



تقریرات درس خارج اصول

استاد آیت اللہ فرحانے دامت برکاتہ

جلسات 6 تا 10

۱۴۰۱/۰۸/۰۱ – ۱۴۰۱/۰۷/۲۳

قم - مدرسه ی فقهی امیرالمؤمنین علیہ السلام



@albayann

فهرست جلسات

جلسه 7

۱۴۰۱/۰۷/۲۴

جلسه 6

۱۴۰۱/۰۷/۲۳

جلسه 9

۱۴۰۱/۰۷/۳۰

جلسه 8

۱۴۰۱/۰۷/۲۵

جلسه 10

۱۴۰۱/۰۸/۰۱

1401.07.23

جلسه ششم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

بررسی تعریف اصول مرحوم آخوند توسط حضرت امام (علیه الرحمة)

بحث ما در ارتباط با فرمایشات محقق خراسانی (رحمه الله) به اینجا رسید که عرض کردیم حضرت امام (رحمه الله) مطلبی دارند که باید به این مطلب توجه شود. امام (رحمه الله) در تعریف علم اصول با حذف (أو) که جمع بندی ما از عبارت مرحوم آخوند این شد که ما باید (أو) را حذف کنیم در جمع بندی ایشان با حذف (أو)، به نکته مهمی می رسند که این نکته را در تقریراتشان و در مناهج تفصیل ندادند ولی

در کتاب (انوار الهدایة) امام(رحمه الله) تفصیل این نکته را با عبارت خودشان بیان کردند(کتاب (انوار الهدایة فی التعليقة على الكفاية) اولین تالیف امام خمینی (رحمه الله) می باشد که بخشی از اولین دوره تدریس خارج اصول ایشان است و توسط تنظیم و نشر آثار امام خمینی(علیه الرحمه) پس از رحلتشان در دو جلد منتشر گردید) و لذا برای اینکه تکلیف ما با این نکته آخوند(علیه الرحمه) معلوم شود که نکته، نکته مرحوم آخوند است و مستفاد از کلام ایشان است ولی دقت مسئله دقت امام(رحمه الله) است و بعد شاید اشاره به نکته محقق خوئی(رحمه الله) هم در این رابطه بکنیم که حق نکته امام(رحمه الله) و حق اشکال مرحوم محقق خوئی به استادش محقق نائینی(رحمه الله) معلوم شود نکته این است که امام(رحمه الله) آنجا در کتاب (انوار الهدایة) ذیل این بحث که:

(المبحث الاول هل البحث عن التجری من المباحث الاصولية أم لا) اینجا این مطلب را باز می کند کاری به تجری نداریم اصل مطلبی که امام وارد شده را می خواهیم توضیح دهیم تعبیرشان این است:

(قد قرر أنّ المسائل الاصولية هي الكبريات التي وقعت في طريق استنباط الاحكام الكلية الفرعية أو

ی‌نتهی الیه‌ا فی مقام العمل) تقریباً همین تعبیر مرحوم
آخوند بعد امام(رحمه الله) یک توضیحی به این اضافه
می‌کند:

(بحیث تكون نسبتها اليها كنسبة الكبريات الى
النتائج لا كنسبة الكليات الى المصاديق)

این حرف مهم حضرت امام(رحمه الله) است و اثر
این حرف در تعریف علم اصول آنجا معلوم می‌شود.

معنای (استنباط) از نظر امام(عليه الرحمة) در تعریف اصول

حرف امام(رحمه الله) این است ما که می‌گوییم
یک قاعده‌ای که قرار است در طریق استنباط حکم
شرعی واقع شود یعنی کبرای قیاس استنباط واقع شود
باید روی استنباط تمرکز کنیم که استنباط یعنی چه؟ به
تعبیر امام(رحمه الله) من باید استنباط را بگونه‌ای معنا
کنم که بتوانم اماره را و اصل عملی جاری در شبهه
حکمی را مسئله اصولی کنم. قوام آن این است که این
استنباط را بفهمم یعنی چه؟ درحالی‌که اماره را و اصل
جاری در شبهه حکمی را مسئله اصولی می‌کنم قاعده
فقهیه را از علم اصول خارج کنم چون در قاعده فقهیه
هم من یک قیاس تشکیل می‌دهم که حالا خودشان
بیان می‌کنند. چون می‌خواهم با عبارتشان مأنوس

باشید خود امام(رحمه الله) این را توضیح می دهند لذا ایشان مطلب مهمشان این است این (بحیث) حضرت امام(رحمه الله) که ما نشان دادیم مختار مرحوم آخوند است. در عبارت آخوند(رحمه الله) در استصحاب همین مطلب آمد که آخوند(علیه الرحمة) نشان داد اماره و اصل عملی که جاری در شبهه حکمیه هست، مثل استصحاب، مثل هم هستند؛ انتهاء به عمل پیدا می کنند. اما مفادشان عمل نیست حرف مرحوم آخوند این بود. مرحوم امام می خواهد بگوید این کلمه (بحیث) آن را می رساند (بحیث) آن تعبیر اشکالی ندارد به شرط اینکه این (بحیث) به دنبالش بیاید (بحیث) چیست؟ این است که (بحیث تکنون نسبتها) طوری که نسبت این مسئله اصولی (الیها کنسبة الکبریات الی النتائج لا کنسبة الکلیات الی المصادیق)

بعد خودشان توضیح می دهند. من چون می خواهم عبارت را بخوانم دیگر شما را معطل نکنم.

بیان اشکال دور در شکل اول قیاس توسط حضرت امام (علیه الرحمة)

ایشان اینگونه می گویند:

(و لیعلم ان موضوع النتيجة و ان كان من مصادیق موضوع الكبرى و النتيجة من جزئیات الكبرى الا أنّ الاختلاف الموضوعین عنوانا یکفی لکون احدهما مقدمة و الآخر نتیجه و بهذا یجاب عن الدور الوارد عن الشكل الاول البدیهی الانتاج)

می فرماید اگر شما قیاس تشکیل دادید که (کل العالم المتغیر و کل متغیر حادث) بعد نتیجه گرفتید که (العالم حادث) حالا اینجا اشکال دور در شکل اول چه بود قیاس شکل اول است. (العالم متغیر ، کل متغیر حادث) می گویند این مستلزم دور است. شما می خواهید نتیجه بگیرید که (العالم حادث) شما اگر علم به نتیجه نداشتید نمی توانستید کبری را درست کنید کبرای شما این بود که (کل متغیر حادث). این وقتی درست است که شما بدانید عالم حادث است. بنابراین قیاس شکل اول که بدیهی الانتاج است مستلزم دور است؛ علم شما به نتیجه متوقف بر علم به کبراست در صورتیکه علم به کبری هم متوقف بر علم به نتیجه است.

جواب اشکال دور در شکل اول قیاس توسط حضرت امام (علیه الرحمة)

امام (رحمه الله) می فرماید اینجا کبرای شما یک عنوانی دارد به نام متغیر، نتیجه شما یک عنوانی دارد

به نام عالم اگر نسبت این کبرای شما که متغیر است با نتیجه، نسبت مصداق و فرد باشد دور وارد است اما چون نسبت کبرای شما با نتیجه، نسبت مصداق و فرد نیست دور وارد نیست. فرد و مصداق فرقتشان چیست؟ فرد و طبیعی فرقتشان چیست با این مطلبی که ما می‌گوییم؟ امام (رحمه الله) می‌فرماید طبیعی یعنی انسان. مصداقش یعنی همان طبیعی به اضافه تشخص. اگر من با طبیعی و فرد کار کنم با طبیعی و مصداق کار کنم اشکال دور وارد است. هر وقت عنوانی درست کردم به نام طبیعی، این در کبری بود بعد یک نتیجه ای گرفتم که آن نتیجه، فرد آن طبیعی بود اینجا می‌توانیم بحث دور را مطرح کنیم اما آنجا این اتفاق نیفتاده است. چرا؟ چون آنجا در کبری عنوان متغیر مطرح است (کل متغیر حادث) در نتیجه عنوان (عالم) مطرح است و (عالم) فرد آن طبیعی نیست چون عالم فرد آن طبیعی نیست دور وجود ندارد. حرف مهم ایشان این است. چرا عالم فرد آن طبیعی نیست؟ ایشان می‌گویند فرد که ما می‌گوییم یعنی فرد بالذات آن طبیعی است به شکلی که فرق بین این طبیعی با آن فرد، فرق تشخص و عدم تشخص باشد. متغیر، اگر مصداقش را می‌خواستی در نتیجه بیاوری اشکال وارد بود اما الان عالم را می‌آورید لذا

اختلاف دو عنوان (متغیر و عالم) کافی است که درو برطرف شود.

حالا طبیعی یا غیر طبیعی اشکال ندارد عالم می شود مصداق عرضی آن عنوان نه مصداق ذاتیش. مصداق ذاتیش وقتی است که همان عنوان حفظ شود فقط تشخیص به آن اضافه شود.

خودشان مثال می زنند فعلاً مدعا این است که من می گویم قیاسم را تشکیل می دهم می گویم (العالم متغیر، و کل متغیر حادث) وقتی در نتیجه، عالم را می آورم، ایشان می گوید وقتی شما عالم را می آورید می گوید عالم حادث است، اینجا حدوث عالم را از کبری استنتاج کردید نه اینکه کبری را بر یک مصداق خود تطبیق دادید. حرف مهم ایشان که می گوید منطقیین این را به ما یاد دادند این است که اگر یک جایی من تطبیق دادم یک طبیعی را بر یک مصداقش، آن یک حیث دارد اما اگر در یک جایی نخواستم تطبیق بدهم بلکه استنتاج کردم آن موقع مسئله ای به نام دور وجود ندارد ببینید تعبیر ایشان را خوب ملاحظه کنید ایشان می فرماید:

(و لیعلم ان موضوع النتيجة و ان كان من مصادیق موضوع الكبرى) موضوع نتیجه اگرچه از مصادیق موضوع کبری است (و النتيجة من جزئیات الكبرى) نتیجه یکی از افراد آن کبراست اما نسبتشان نسبت طبیعی و فرد نیست. چرا؟ (الا ان الاختلاف الموضوعین عنوانا) چون من دو موضوع دارم با دو عنوان (یکفی لکون احدهما مقدمة و الآخر نتیجه و بهذا) یعنی با اختلاف عنوان (يجاب عن الدور الوارد عن الشكل الاول البديهي الانتاج).

(فما علم بالكبرى هو حدوث كل متغير بعنوانه) آنی که در کبری معلوم است کل متغیر حادث است (و ما علم فی النتيجة هو حدوث العالم بعنوانه فالعالم مثلا من مصادیق العرضية للمتغير).

متغیر یک مصداق ذاتی دارد مصداق ذاتی مصداقی است که عنوان متغیر در آن حفظ شود و اختلاف آن مصداق ذاتی با متغیر اختلاف به تشخیص و عدم تشخیص باشد ولی عالم عنوان دیگری دارد غیر از عنوان متغیر اگر من بخواهم حالا خودشان می گویند:

(فالعالم من مصادیق العرضية للمتغير فهو غیرمعلوم الحدوث بعنوانه الذاتی و معلوم الحدوث بهذا العنوان

العرضی و بعد ترتیب الصغری و الكبرى يصير معلوم الحدوث بعنوانه الذاتی) عالم آن موقع به عنوان خودش حادث می شود چرا؟ بخاطر اینکه حدوث عالم را شما استنتاج می کنید از حد وسطی که وجود دارد کار حد وسط این است.

(فاذا الفرق بينهما باختلاف العنوان اما الفرق بين المصاديق و الكليات و بالتشخص و اللاتشخص مع حفظ العنوان فافراد الانسان هو الانسان المتشخص).

فرق بین مسئله اصولی با قاعده فقهی

مرحوم امام می خواهد بگوید اگر این را کسی خوب یاد بگیرد آن موقع می تواند بین مسئله اصولی و قاعده فقهی فرق بگذارد بگوید من یک مسئله اصولی دارم هرگاه با استنتاج کار کردم نه تطبیق. یک مسئله فقهی دارم که آن جزئیة هست یک قاعده فقهی دارم در قاعده فقهی من تطبیق می دهم حالا خیلی زیبا این را به حرف شیخ (رحمه الله) وصل می کنند من آن مطلب اجتهاد برایم مطرح هست که می خواهم زمینه را برای اشکال آقای مرحوم خوئی درست کنم. چون خودشان جلو می برند با عبارت خودشان زیباتر است.

(فاذا الفرق بين المسائل الاصولية و الفقهية مثل كل ما يضمن بصحيحه يضمن بفاسده) هو فرق چیست؟ (انّ المسائل الاصولية تكون فى طريق استنباط)

حضرت امام (رحمه الله) می گوید این استنباط باید دقیق معنا شود همینطور که آن را معنا کردی (و لاتكون بعنوان ذاتها متعلقا للعمل).

مسئله اصولی به عنوان ذاتیش متعلق عمل نیست من اگر از حجیت خبر واحد سخن بگویم که حالا خودشان می گوید این متعلق عمل نیست من اگر از حرمت نقض یقین به شک سخن بگویم این متعلق عمل نیست آنی که متعلق عمل است نتیجه عملی است که از آن استنتاج می شود اما اگر یک قاعده فقهی درست کردم گفتم (ما يضمن بصحيحه يضمن بفاسده) بعد گفتم اجاره از مصادیق مایضمن است من آن موقع با اجاره کار ندارم من با مصداق تشخص ما يضمن کار دارم دارم. مایضمن را تطبیق می دهم.

توضیح قرار گرفتن در طریق استنباط، توسط حضرت امام (علیه الرحمة)

ایشان می فرماید:

(انّ المسائل الاصولية تكون فى طريق استنباط و
لاتكون بعنوان ذاتها متعلقا للعمل و يستنتج منها
المسائل الفرعية الكلية)

کلیه که می گوئیم چون داریم در شبهات حکمیه کار
می کنیم نه در شبهات موضوعیه از اول، موضوعیه را
تبعاً لآخوند(رحمه الله) کنار گذاشتیم.

(التي تكون متعلق للعمل. مثلا حجية خبر الواحد او
عدم جواز نقض اليقين بالشك) اين همان نکته اى است
که مرحوم آخوند فرمودند. ايشان بيان کردند که در اين
جهت، اماره و اصل عملى یکسان است؛ انتهاء به عمل
پیدا می کنند اما مفادشان عمل نیست. امام(رحمه الله)
می فرمایند: اين حرف دقيقى است که همان حرف
مرحوم آخوند در استصحاب، يعنى ما از آنها حکم عمل
را استنتاج می کنیم .

(و امثالهما من المسائل الاصولية هي كبريات لاتكون
بنفسها متعلقا لعمل الملکف بل يستنتج منها الوجوب و
الحرمة و سائر الاحکام المتعلقة بعمل الملکف) حالا
خودشان مثالها را پیاده می کنند.

(و نسبة حرمة الخمر فى الشبهة الحكمية الى
الاستصحاب نسبة النتيجة الى الكبرى)

نسبت حرمت شرب خمر در شبهه حکمیه، استنتاج می شود اگر شبهه حکمیه ای داریم.

(فان شبهة الخمر من مصادیق العرضية للاستصحاب)

مصدق ذاتی استصحاب چیست؟ حرمت نقض است من اگر مصداق حرمت نقض را بخواهم دریاورم آن مسئله اصولی نیست اگر بخواهم از حرمت نقض حرمت خمر را دریاورم که عنوان دیگری است که نسبتش با مصداق حرمت نقض، نسبت ذاتی عرضی است یعنی این عرضی آن حرمت نقض است حرمت نقض می شود وسیله استنتاج این حکم برای حرمت خمر.

کیفیت در طریق استنباط واقع شدن امارات و اصول عملیه

(فان حرمة الخمر من مصادیق العرضية للاستصحاب و مصاديقه الذاتية التي هي جزئيات عدم نقض اليقين بالشك لم تكن مطلوب للمكلف و لم تكن متعلق لعمله بل ما يستتج من الاستصحاب هو مطلوبه) همین اتفاق در خبر ثقه می افتد (فاذا اخبر الثقة بوجوب الصلاة الجمعة و حرمة شرب الخمر) حجیت خبر ثقه می گوید خبر ثقه حجت است مصداق خبر ثقه یک بحث است من با مصداق خبر ثقه کار نمی کنم به عنوان جزئی از

تشخیصی از تشخصات خبر ثقه نخب، من خبر ثقه را
وسيله استنتاج حکم می کنم.

(فعل المکلف علی طبقه) ایشان می گوید وقتی
کسی عمل می کند بر طبق خبر ثقه نمی گویند به خبر
ثقه عمل کرده، حالا ایشان می گوید می شود گفت ولی
با مسامحه می گویند. ایشان دارد به وظیفه عملیش
عمل می کند یعنی نماز جمعه می خواند. (لایقال عنده
مشغول بالعمل بخبر الواحد بل یقال انه مشغول
بوظیفته التي هی صلاته الجمعة الواجب علیه) این می
شود انتهاء مرحوم آخوند.

(نعم انه مشغول بالعمل بخبر الثقة ایضا الا انه
بعنوان عرضی غیرمنظور الیه)

خبر ثقه عنوان ذاتی دارد که تشخصات عنوان ثقه
هست آن الان منظور بحث من نیست. عنوان عرضی
به من داده به نام وجوب صلاة جمعه.

(و بعبارة اخرى) از همین جا آقای خوئی (رحمه الله)
بحثش را شروع می کند:

(المجتهد الذی هو من آحاد المکلفین اذا تفحص
عن خبر الثقة او الاستصحاب سواء تفحص عن حجیتها

او تحققهما فی الموارد الخاصة لایکون مطلوبه الذاتی
خبره الثقة و الاستصحاب بعنوانهما و لامؤدیهما بعنوان
مؤدیهما بل مطلوبه مؤدیهما بعنوان غیر المؤدی)

مكلف می رود دنبال حکم عملش یعنی نماز جمعه
واجب است یا واجب نیست این خمر حرام است یا
حرام نیست برای درست کردن وجوب نماز جمعه
استصحاب استنتاج می کند می گویند این نماز جمعه
در زمان حضور واجب بوده در زمان غیبت استصحاب
می کند (لاتنقض) اینجا تطبیق داده نمی شود اگر
لاتنقض تطبیق پیدا کند طبیعی و فرد می شود اگر از
لاتنقض حکمی استنتاج شود می شود اجتهاد (فوجوب
صلاة الجمعة و حرمة شرب الخمر اللذان) این وجوب
صلوات جمعه و حرمت شرب خمر، در واقع مصادیق
عرضی آن عنوان (لاتنقض) هستند یا بگو از (لاتنقض)
استنتاج می شوند و با مصداق ذاتی (لاتنقض) کار
نکردم و بنابراین ما می توانیم بگوییم اینها مسئله
اصولی هستند. نتیجه بگیریم حالا دیگر همین ها را
امام(علیه الرحمة) تکرار می کند:

(لاتکون بنفسها متعلقا لعمل المكلف بل یستنتج
منها) تا آخر.

بررسی معیار (اجرا بید مجتهد) یا (وقوع در طریق استنباط) در تعریف اصول

جمع بندی مطلب حضرت امام (رحمه الله):

یک اشکالی در قواعد فقهی پیش می آید این اشکال را اول بار شیخ (رحمه الله) مطرح فرموده اند بعد آقای خوئی (رحمه الله) هم به آن پرداخته جناب مرحوم شیخ حرف مهمشان این است که:

هروقت یک اصلی را مجتهد می خواهد اجرا کند آن مسئله اصولی است هر اصلی که اجرائش به ید مجتهد است بعد خود شیخ (رحمه الله) اشکال کرده گفته بعضی از قواعد فقهیه هم انصافاً بگونه ای هستند که تنقیح مجرای آنها کار مکلف نیست باز اجرائشان دست مجتهد است پس اگر من گفتم ملاک مسئله اصولی این است که مجتهد او را اجرا کند اگر بخواهم این را ملاک کنم گیر می کنم در بعضی از قواعد فقهی که تنقیح مجرائشان کار مکلف نیست کار مجتهد است. بنابراین کلمه اجرا به دست مجتهد است که توسط آخوند (رحمه الله) عوض شده مرحوم آخوند آمده آن تعبیر را در استصحاب بکار برده که مسئله اصولی آن است که واقع در طریق استنباط است (و ان کان ینتهی

الیه) انتهاء به عمل در مسئله اصولی وجود دارد ولی در طریق استنباط واقع شدن مطرح هست.

فهم دقیق معیار (اجرا بید مجتهد) در تعریف اصول

حرف مهم امام(رحمه الله) اینجا این است که اگر ما حرف شیخ(رحمه الله) را که اجراء به ید مجتهد است به ظاهرش اخذ کنیم اشکال وارد است ولی به نظر ما محقق نائینی(رحمه الله) حرف مرحوم شیخ را خوب فهمیده به ظاهرش اخذ نکرده خواسته بگوید این اجراء به ید مجتهد است یعنی مجتهد هر وقت خواست استنتاج کند یک مسئله اصولی دارد بکار می برد. لذا کلمه اجرا به ید مجتهد را دوگونه می شود معنا کرد:

یکبار اجرا به ید مجتهد را سراغ استنتاج حکم ببریم آن موقع می گویم استنتاج حکم کار مقلد نیست مقلد نمی تواند استنتاج کند.

یکبار اجرا به ید مجتهد را با استنتاج معنا نمی کنم بلکه می گوید هرچه که مجتهد باید روی آن کار کند. امام(رحمه الله) می گوید نه، منظور مرحوم شیخ از اینکه می گوید مجتهد با آن کار کند اجرا نیست استنتاج است اگر استنتاج باشد آن موقع مآل فرمایش آخوند(رحمه الله) به حرف مرحوم شیخ برمی گردد با

دوتا تعبیر یا بگو مجتهد اجرا کند یعنی از آن استنتاج و استنباط حکم خدا بکند یا بگو اجرا را آنطور معنا کنید که مرحوم شیخ معنا می کرد بعد به خودش اشکال می گرفت. حالا قرینه شیخ (رحمه الله) را جلسه بعد عرض می کنم. این دوتا حرف می شود امام (رحمه الله) می گوید اگر کسی اجرای به ید مجتهد را اینطور معنا کرد که هرگاه من دنبال استنتاج هستم با مسئله اصولی کار می کنم هرگاه دنبال تطبیق هستم با قاعده فقهی کار می کنم و تطبیق دیگر کار مجتهد نیست ولو اینکه در بعضی از تطبیقها مجتهد بیاید ورود کند اما ورودش نه از باب تطبیق است این هم توضیح خواهم داد. بنابراین اشکال محقق خوئی (رحمه الله) به استاد آقای نائینی (رحمه الله) وارد نخواهد بود. این را من همین جا نگه می دارم تا ادامه مطلب.

تعبیر استنتاج بجای استنباط در تعریف اصول

پس الان حرف مهم امام (رحمه الله) این است می فرماید: اگر بخواهید از این اشتراک لفظیها نجات پیدا بکنید به جای استنباط بگویید استنتاج بگویید مسئله اصولی مسئله ای است که حکم شرعی از آن استنتاج می شود که دیگر از اساس مشکل حل شود استنتاج وظیفه مجتهد است اشکال ندارد مجتهد چهارتا وظیفه دیگر هم داشته باشد. آن موقع مجتهد وظیفه اش

استنتاج حکم خدا از ادله است استنتاج حکم خدا از ادله یعنی پیدا کردن مصداقهای عرضی عنوانهایی که در دلیل وجود دارد. اگر این وظیفه مجتهد شد ما که دیگر کاری نداریم قبول هم داریم در بعضی از قواعد فقهی مجتهد مسئولیت پیدا می کند اما فعلاً به بحث ما ربطی ندارد. لذا ایشان یکی از اصلاحاتی که برای مرحوم آخوند پیشنهاد می کند این است که بگوییم علم به کبریاتی که حکم خدا از آنها استنتاج می شود یعنی مصداق عرضی آن را بشناسم استنتاج را جدا کنید. از این توضیح من اشکال بیان حضرت آیت الله سبحانی(حفظه الله) درمی آید حضرت آیت الله سبحانی(حفظه الله) در حد تطبیق با آن کار می کند اگر در حد تطبیق با آن کار کردید اشکال آقای خوئی(رحمه الله) وارد می شود حالا عبارت آقای خوئی(رحمه الله) را هم مختصر عرض می کنم چون اینها را مفصل بحث کردیم هم می خواهیم اصل مطلب را منتقل کنیم هم می خواهیم با بعضی از تعبیر خیلی گرفتارتان نکنیم.

به برکت صلوات بر محمد و آله محمد

1401.07.24

جلسه هفتم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

ملاک جدا سازی مسئله اصولی از قاعده فقهی در نظر مرحوم امام

عرض کردیم که حضرت امام (علیه الرحمه) برای آنکه ملاک جداسازی مسئله اصولی را از قاعده فقهی در تعریف مشهور روشن بفرمایند اصرار کردند که ما استنتاج را دقیقتر از استنباط بدانیم و به بکار بردن عنوان استنتاج، مسئله استنباط را که ممکن است در صغری و کبری های استدلالات فقهی ما وجود داشته باشد مرز آن را از مرز استنتاج جدا بکنیم که ایشان توضیح این را دادند و اگر با استنتاج کار کردیم اماره، مثل مسئله حجیت خبر واحد یا اصل عملی، مثل

(لاتنقض الیقین بالشک) که جاری در شبهه حکمیه هست، مسئله اصولیه هستند. یعنی بواسطه اینها حکم الهی استنتاج می شود و البته قاعده فقهی مثل قاعده (مایضمر) که استنتاج در این قاعده فقهی نیست بلکه طبیعی بر فرد خود تطبیق می کند و ما اینجا مسئله استنتاج نداریم ولو به یک معنا بشود تعبیر با استنباط کرد.

تفکیک بین اصول و قاعده فقهی در فرمایشات مرحوم خویی

با این توضیحات، تکلیف فرمایش محقق خوئی(علیه الرحمه) روشن می شود. بنا بر نظر مرحوم آقای خوئی اصل مسئله اینکه توسط و واسطه قرار گرفتن یک عنوانی برای اثبات یک مسئله ای، غیر از مسئله تطبیق است؛ یعنی این امتیاز در فرمایشات ارزشمند محقق خوئی(علیه الرحمه) وجود دارد. اگر مطالعه کنید ملاحظه خواهید کرد که این نکته در فرمایشات آقای خوئی(علیه الرحمه) وجود دارد و تعبیر خوبی هم بکار می برند که:

(ان تكون الاستفادة الاحكام الشرعية الالهية من المسألة، من باب الاستنباط و التوسيط لا من باب التطبيق)

توسیطی که ایشان بکار می برند همین حد وسط واقع شدنی است که بعداً عرض می کنیم.

یعنی این امتیاز انصافاً در فرمایشات آقای خوئی(علیه الرحمه) هست حالا یک بخشی از آن توضیح داده شد بخش دیگر آن را عرض می کنم لذا این نکته در فرمایش آقای خوئی(علیه الرحمه) هست که حیث بحث من در مسئله اصولی حیث بحث توسیط و استنباط است نه تطبیق. این امتیاز را دارند و ارزشمند هم هست.

اشکال مرحوم خویی به مرحوم نائینی در تفکیک بین اصول و قاعده فقهی

منتها بعد که توضیحاتی می دهند که این توضیحات مورد نظر بنده نیست و عرض هم کردم نمی خواهیم وارد آن بحثها شویم به استادشان مرحوم محقق نائینی اشکالی می گیرند و الان آن اشکال محل بحث ماست که نشان می دهد اگر به جای توسیط و استنباط آن حیث استنتاج می آمد مشکل حل می شد حالا اشکال ایشان را ملاحظه کنید ایشان می گوید:

(لا كما ذكره المحقق النائيني(عليه الرحمه)) ایشان می فرماید با این توضیحاتی که دادیم شما می توانید

قاعده فقهی را از مسئله اصولی جدا کنید این راهش هست نه آنچه که استاد ما آقای نائینی فرموده. آقای نائینی چه فرموده؟

(من أن النتيجة المسألة الفقهية قاعدة كانت أو غيرها بنفسها تلقى العامى فى مقام العمل فيقال له كلما دخل الظهر و كنت واجدا للشرائط فقد وجب عليك الصلاة)

تعبیر محقق نائینی(علیه الرحمه) این است که برای اینکه عامی بخواهد یک کاری را انجام دهد یک مسئله ای را با تمام قیود و شرائط در رساله می نویسند که او برود عمل کند. به تعبیر روان، می گویند نماز ظهر برای تو واجب است اگر وقتی که اذان ظهر را گفتند تو این شرایط را داشته باشی. تفصیل شرائط هم می دهد که دیگر عامی فقط برود عمل کند. اما مسئله اصولی نه، مسئله اصولی را نمی شود به عامه القاء کرد چون کار کردن با مسئله اصولی وظیفه مجتهد است نه وظیفه عامی. فلذا آقای خوئی(علیه الرحمه) هم این را نقل می کنند که پس مسئله فقهی را با همه قیود و شرایطش القاء به عامی می کنند همین که گفتم همین که در رساله ها هست.

(فی ذکر فی الموضوع تمام قیود الحکم الواقعی فیلقی الیه) همه قیدها را می گویند بعد القائش می کنند به مقلد، مقلد هم می رود عمل می کند.

(و هذا بخلاف النتيجة المسألة الاصولية فانها بنفسها لايمكن ان تلقى الى العامی) اما مسئله اصولی را نمی شود به عامی القاء کرد (فان اعمالها فی موردھا وظیفه المجتهدین دون غیرهم) چون القاء این مسئله اصولی به عامی که مجتهد نیست و نمی تواند استنباط کند امکان ناپذیر است. بعد مرحوم خوئی می فرماید که اگر کسی بخواهد اینگونه بگوید اشکال این است که در حیث مسئله اصولی این درست است (لأنّ ما افاده این (لأنّ) تعلیل آن (لا) هست چرا گفت حرف آقای نائینی(علیه الرحمه) غلط است؟ بخاطر این: (لان ما افاده بالقیاس الى المسألة الاصولية و ان كان كما افاد فان اعمالها فی مواردھا باخذ النتائج منها من وظائف المجتهدین فلاحض فيه لمن سواه)

بله آقای نائینی(علیه الرحمه) درست می گوید که درست کردن مسئله اصولی، إعمال و اجرا و ضوابط آن، کار مجتهد است نه کار عامی. (الا ما ان افاده بالاضافة الى المسائل الفقهية غير تام على اطلاقه) اما در طرف دیگر که من بگویم اعمال مسئله فقهی کار مقلد است

نه کار مجتهد، صحیح نیست چون مسائل فقهی زیادی وجود دارد که تشخیص مجاری و ریزه کاریهایش با مجتهد است. اصل نقض آقای خوئی (رحمه الله) این است.

(اذ رب مسألة الفقهية حالها حال مسائل الاصولية من هذه الجهات. كاستحباب العمل البالغ عليه الثواب) اگر کسی از اخبار (من بلغ) استحباب عملی را که ثوابی از آن در روایت آمده استفاده کرد، اگر این را برداشت کرد چون در اخبار (من بلغ) در مفادش اختلاف هست اگر این را برداشت کرد باز نمی شود گفت که این اخبار (من بلغ) که دارند این مسئله فقهی را مطرح می کنند دست مقلد بدهید بگویید هرطور خواست عمل کند! نخیر این ریزه کاریهایی دارد که کار مجتهد است خلاصه حرف آقای خوئی (رحمه الله) این است.

(لايمكن ان يلقى الى العامى لعدم قدرته على تشخیص موارد من الروایات و تطبیق اخبار الباب علیها)

پس خلاصه اینکه حرف آقای نائینی (رحمه الله) در مورد مسائل اصولی که اعمالش کار مجتهد است درست است اما اینطرف که همه مسائل فقهی یا قواعد فقهی

را بشود به عامی القاء کرد نارست است لذا ایشان فرمایش استادش، آقای نائینی(رحمه الله) را از این باب نقد می کند.

(و كقاعدة النفوذ الصلح و الشرط باعتبار كونهما موافقين للكتاب و السنة) حالا دیگر این مثال را ذکر می کند که فعلا در امثله گرفتار نشویم پس خلاصه حرف آقای خوئی(رحمه الله) این شد که فرمایش استاد ما آقای نائینی(رحمه الله) ناتمام است.

ریشه کلام مرحوم نائینی در ملاک مسئله اصولی در کلام شیخ اعظم (علیه الرحمه)

ما عرض کردیم که شروع این مطلب مهم، از شیخ(رحمه الله) است حالا قسمتی از عبارت شیخ(علیه الرحمه) را هم متذکر می شویم و بعد توضیح خواهیم داد.

مرحوم شیخ در بحث استصحاب تعبیر خیلی خوبی که دارند:

(و اما على القول بكونه من الاصول العملية و ففى كونه من المسائل الاصولية غموض)

این قسمت را قبلاً خواندیم شیخ(علیه الرحمه) می فرمود: استصحاب اگر از باب اخبار (لاتنقض) حجت باشد اصولی بودن این مسئله غموض دارد.

(من حیث ان الاستصحاب حينئذ قاعدة مستفادة من السنة) استصحاب را ما با روایات درست می کنیم (و ليس التكلم فيه احوال السنة بل هو نظير سائر القواعد المستفادة من الكتاب و السنة و المسألة الاصولية هي التي بمعاونتها يستنبط هذه القاعدة من قولهم عليهما السلام لاتنقض اليقين بالشك)

قبلاً این عبارت شیخ(علیه الرحمه) را توضیح دادیم که می فرمود: اگر من بخواهم استصحاب را (ابقاء ما كان) بگیرم و آن را از (لاتنقض اليقين) استفاده کنم، دیگر مسئله اصولی نخواهد بود چون مسئله اصولی است که بواسطه او از روایات، این قاعده درمی آید. جوابش هم دادیم این حالا مشکل نیست این را نمی خواهیم الان شاهد بیاوریم. شاهد اینجا این است که جناب شیخ(علیه الرحمه) می خواهد بفرماید که.

(نعم تندرج تحت هذا القاعدة مسألة الاصولية يجرى فيها الاستصحاب كما تندرج المسألة الاصولية احيانا تحت ادلة نفى الحرج) (نعم يشكل كون الاستصحاب

من المسائل الفرعية بان اجرائها في مورها مختص
بالمجتهد)

شيخ(عليه الرحمه) اول اشكال گرفت كه استصحاب
نمی تواند مسئله اصولی باشد چون بواسطه يك مسئله
اصولی از كتاب و سنت استنباط می شود اين يك
اشكال

بعد دفاع كرد گفت كه بله می شود ما در يك مسئله
اصولی استصحاب كنیم؟ گفت اشكال ندارد بله می شود
استصحاب حجیت كرد گفت عیبی ندارد اين ضربه نمی
زند ما هم می توانیم يك قاعده فقهی را در يك مسئله
اصولی اجرا كنیم هم بالعكس يك مسئله اصولی را در
يك جاهایی با آن كار كنیم اين هم رد كرد كه من حالا
اين را توضیح ندادم کنار می گذارم به اينجا می رسد
می گوید

بله چون اجرای استصحاب وظیفه مجتهد است
ممکن است ما بگوئیم وقتی اجرائش مختص مجتهد
است (و ليس وظيفة للمقلد) اجرای استصحاب كار مقلد
نیست (فهی مما یحتاج الیه المجتهد فقط و لا ینفع
للمقلد و هذا من خواص المسألة الاصولية فان المسائل
الاصولية لما مهدت للاجتهد و فی الباطن احكامنا الادلة

اختص التکلم فیها بالمستنبط و لاحظ لغيره فیها) شیخ(علیه الرحمه) آمده یک قانون داده گفته هر وقت یک چیزی برای مجتهد درست شده باشد و برای استنباط درست شده باشد این را ما می توانیم بگوییم مسئله اصولی است. استصحاب جاری در شبهه حکمیه برای مجتهد ساخته شده بعد همین را شیخ(علیه الرحمه) تفصیل داده. این بحثی که ما الان داریم با آن کار می کنیم از شیخ(علیه الرحمه) شروع شده که هرگاه یک چیزی (مهدت للاستنباط) و استنباط هم کار مجتهد بود مسئله اصولی است. این مبنا.

بررسی اشکال مرحوم خویی در بیان حضرت امام(علیه الرحمه)

ملاحظه می کنید عبارت آقای نائینی(رحمه الله) که فرمود مسئله اصولی، مسئله ای است که اجرای آن کار مجتهد است و نمی شود دست عامی داد تا آن را اجرا کند. نقد آقای خوئی(رحمه الله) به استادش آقای نائینی(رحمه الله) نقد به مرحوم شیخ هم هست که خیلی از مسائل فقهی هستند ولی باز مقلد نمی تواند آنها را انجام دهد.

امام(رحمه الله) باتوضیح خود خواسته صدر عبارت شیخ(رحمه الله) را مبنا قرار دهد بگوید اگر کسی بگوید اجرایش بواسطه کار مجتهد است منظورش از اجرا

استنتاج باشد این استنتاج یک کاری است که فقط مجتهد می تواند انجام دهد برخلاف تطبیق اما آنطرفش کلیت ندارد که هر تطبیقی را مقلد بتواند انجام دهد. همه حرف این یک جمله هست باید ببینی مرحوم شیخ چه خواسته بگوید شیخ(رحمه الله) که می گوید اجرای این مسئله، وظیفه مجتهد است آیا منظورش از اجرا، استنباط به معنای استنتاج است اگر این است حرف شیخ(علیه الرحمه) تام است. اگر این مطلب منظور شیخ(رحمه الله) است که ظاهر عبارت شیخ(رحمه الله) این است که تعبیر شیخ(رحمه الله) این است:

(فان المسائل الاصولية لما مهدت للاجتهد و استنباط الاحكامنا الادلة. اختص التكلم فيها بالمستنبط و لا حظ لغيره فيها)

یعنی اصرار بعضی از اصولیین مثل امام(رحمه الله) این است می گوید این حرف شیخ(رحمه الله) را اگر برگردانید به اینکه این استنباط یعنی استنتاج با همان توضیحاتی که گفتیم،(پیدا کردن یک مصداق عرضی برای یک عنوانی که مصادیق ذاتی دارد) این کار مجتهد است. اما اگر گفتید خیر، مطلق اجرا، شیخ(رحمه الله)

با این تحلیل (لَمَّا مَهْدَتْ لِلْاجْتِهَادِ وَاسْتَنْبَاطِ الْأَحْكَامِنَا
الْأَدْلَةَ).

حالا حرف ما به آقای خوئی (رحمه الله) همین است
که اگر حضرت آقای خوئی (رحمه الله) منظور شما از
استنباط و توسیط (که فرمودید من یک استنباط و
توسیط دارم در مقابل تطبیق) استنتاج است، فرمایش
استادتان، محقق نائینی (رحمه الله) هم به این برمی
گردد اگر این است دیگر به نائینی (رحمه الله) اشکال
نکنید به شیخ (رحمه الله) هم اشکال نکنید با همان
مسئله ی استنباط و توسیط که استنتاج شود بگویید
من یک استنتاج دارم یک تطبیق دارم.

بله اگر کسی اجرای توسط مجتهد را اعم از استنتاج
دید، این اشکال وارد است.

اشکال بر آقای سبحانی (حفظه الله) در ملاک مسئله اصولی

و لذا از همین جا اشکال ما به صاحب المحصول؛
استاد بزرگوارمان آقای سبحانی (حفظه الله) واضح می
شود. صاحب المحصول (حفظه الله) این را صریح می
گوید که من وقتی می گویم اجرا، یعنی تنقیح مجاری،
پیدا کردن شروط. این کار را خیلی جاها در قواعد فقهی

هم دارم که مقلد نمی تواند با آنها کار کند لذا در واقع بازگشت مسئله به حرف شیخ (رحمه الله) است.

تطبيق كلام شيخ (رحمه الله) و مرحوم آخوند در ملاک مسئله اصولی

به نظر ما گفتیم این حرف شیخ (رحمه الله) را مرحوم آخوند خوب معنا کرده، آخوند کجا معنا کرد؟ در استصحاب. مرحوم آخوند فرمودند که اماره و استصحاب انتهاء به عمل پیدا می کنند اما مفادشان عمل نیست، یعنی استنتاج. پس امام (رحمه الله) نکته اولی که ما برایشان قائل شدیم، بکار بردن کلمه استنتاج است و تحدید معنای استنتاج این نکته اول.

اشکال مرحوم امام بر آخوند (رحمه الله) در بحث صناعه خواندن اصول

نکته دوم:

آخوند (رحمه الله) یک تعبیری در تعریف اصول دارد گفته اصول، صناعه است درباره صناعه گفته صناعتی است که يعرف بها آن قواعد یک گیر مهمی مرحوم امام به حرف آخوند (رحمه الله) داده قبلاً عرض کردم امام (رحمه الله) دوتا نکته کلی به آخوند (رحمه الله) دارد یکی استنتاج است که اگر خوب عمل شود دیگر (أو) را از دست ما می گیرد دیگر لازم نیست (أو) بگوییم چون

ثابت کردیم استصحاب و اماره هردو استنتاجی هستند استنتاج هردو را می گیرد.

امام(رحمه الله) با آخوند(رحمه الله) سر صنعت بحثی دارد؛ فرمود: صنعتی است که يعرف بها القواعد. ایشان به مرحوم آخوند می گوید شما در تعریف علم اصول یک حرفی می زنی که با مبنایت در بحث قبلی جور در نمی آیند. این از آنها حرفهای خوب امام(رحمه الله) است و هم ما توقع داشتیم آن امتیاز را ایشان به آخوند(رحمه الله) بدهد اینجا داده ببینیم.

خط بین مبادی و مسائل یک علم در کلام مرحوم آخوند

امام(رحمه الله) اینجا می فرماید آقای آخوند(رحمه الله) شما قبلاً گفته بودید که علم خود مسائل است حق هم دارید. ما در اجزاء العلوم می گوییم یک موضوع داریم یک مبادی داریم یک مسائل. علم خود مسائل است بعد آمدید گفتید این علم که خود مسائل است این مسائل متشکلت هستند خود مسائل علم هستند. علم فقه همین مسائل فقهی ماست علم نحو همین مسائل نحوی ماست علم اصول همین مسائل اصول است اما اگر علم خود مسائل است که حق هم دارید علم خود مسائل است، پیکره علم را مسائل علم می سازند لذا مبادی بیرون از علم است شما وقتی می

گویید صنعتی است که يعرف بها آن مسائل، ظاهر کلمه صنعت می شود مبادی. علم اصول را خراب می کنید همه علوم را خراب می کنید. آنجا قبلاً به زیبایی گفتید علم خود مسائل است حالا می گویید صنعتی است که يعرف بها آن مسائل. دیگر آن صنعت، علم اصول نیست. این را یک ذره دیگر توضیح بدهیم.

مبادی یعنی آن براهینی که در علم برای اثبات مسائل از آنها استفاده می شود. مبادی تصدیقیه حالا فعلاً تصویری را همه کنار می گذارند. اگر من گفتم علم آن براهینی است که مسائل را اثبات می کند، علم را تعریف نکردم. امام(رحمه الله) می گوید این اسوء التعاريف است بخاطر اینکه ناظر به مبادی است نه مسائل. (صناعة يعرف بها) ما اگر می خواهیم اصول را تعریف کنیم یک چیزی بگوییم که خود مسائل را بگیرد.

راه حل امام(رحمه الله) برای مشکل خلط بین مبادی و مسائل علم

بعد امام(رحمه الله) می گوید بله من یک راه حل برای آخوند(رحمه الله) دارم. بگوییم منظور از صنعت این است که علم اصول علم آلی است آن موقع حرف خوبی می شود آن موقع در واقع من دارم می گویم علم اصول یک قواعدی هستند که آلیت دارند قواعد آلی.

لذا اگر منظور مرحوم آخوند از صنعتی که یعرف بها القواعد ولو ظاهرش هم همان حرف امام(رحمه الله) است مبادی است. مبادی مسئله اش خراب است امام(رحمه الله) می گوید مبادی مسئله اش خراب است مبادی با آن حرف خوبت که گفته بودی علم خود مسائل است بعد گفتی متشئت هستند نمی سازد علم خود مسائل است اما اگر خواستیم صنعت را آلیت کنیم بگوییم قواعد آلی. امام(رحمه الله) می گوید اگر گفتیم قواعد آلی آن موقع ما یک راه خوبی پیدا می کنیم که تمام قواعد فقهی را با قید آلیت بیرون می کنیم. این حرف از آن حرفهای خوب است. کما اینکه همه قواعد ادبی را بیرون می کند این هم از آن نکات انصافاً خوب و دقیق است.

یعنی امام(رحمه الله) دوتا نکته مهم دارد یکی استنتاج یکی آلیت. امام(رحمه الله) می گوید اگر من صنعت را آلیت گرفتم آن موقع راحت می توانم بگویم که مسئله فقهی یا قاعده فقهی فیه یُنظر، است یعنی خودش هست. مسئله اصولی آلیت دارد. خدا رحمت کند آقای خوئی(رحمه الله) را، توسط خوب است توسط را می شود حمل بر آلیت کرد به شرط اینکه اگر آقای خوئی(رحمه الله) از توسط آلیت مورد نظرش باشد اشکال بعدی را که گرفته دیگر نگیرد.

چهارچوب ذهنی حضرت امام (رحمه الله) در ملاک اصول

من همین جا دیگر بحث را تعطیل می کنم کات می دهم دیگر تفصیل آن همین مقدار هم زیاد شد من می خواستم شما این چارچوب ذهنی را بدست بیاورید امام (رحمه الله) می گوید علم اصول علم به قواعد آلی است آن موقع اگر اینطوری شد یک قاعده، اصولی است وقتی آلیت داشته باشد برای استنتاج یعنی حدوسط استنتاج قرار بگیرد. یک قاعده ادبی است وقتی حدوسط استنتاج حکم خدا نیست. علم هم مجموعه مسائل.

جایگاه بحث (جامع) در ملاک اصولی و دیگر مباحث

این حرف حرف کاملاً خوبی می شود البته به شرط آنکه ما با آن مسئله جامع کار کنیم این تکه را که در فقه داریم با آن کار می کنیم در اصول هم با آن کار کنید ببینید چقدر مهم هست. چطور جامع ما را اینجا نجات می دهد؟ آن موقع علم اصول هزارتا گزاره می شود علم فقه هزارتا گزاره می شود علم نحو هزارتا گزاره می شود این گزاره ها یعنی مسائل خود علم هستند این گزاره ها با هم تداخل می کنند ممکن است دویست تا گزاره در این باشد در این هم باشد هیچ اشکالی هم ندارد.

این گزاره هایی که در علم اصولند آلیت دارند برای استنباط یا برای استنتاج. ما در جامع، یاد گرفتیم می شود مرکب را با یک عنوانی تسمیه اش کرد بعد آن عنوان چون این مرکب را تسمیه می کند اجزای این مرکب در فضای این تسمیه مشکلشان حل می شود. ایشان می گوید اگر کسی اینطور به علم نگاه کرد تکلیف علم اصول معلوم می شود تکلیف علم فقه معلوم می شود تکلیف علم نحو معلوم می شود. تداخل گزاره ها هم هیچ ضرری نمی زند فقط یاد بگیریم که من هر وقت خواستم یک مرکبی را تسمیه کنم نیاز دارم به یک جامعی که آن جامع را باید با اثرش معرفی کنم این از آن حرفهای اساسی امام(رحمه الله) است ایشان معتقد است شما اگر با جامع کار کردید و این جامع را برای تسمیه مرکبات با آن کار کردید مشکلاتان را حل می کنید. یک جمله هم کنار این حرف خوب امام(رحمه الله) می گذاریم حرف قبلی فقهمان هم اصلاح می کنیم. چون فقه را هم داشتیم به اینجا می بردیم.

امام(رحمه الله) می گوید اگر اینطور شد آن موقع یاد می گیرید که این تسمیه در مرکبات حقیقی هم همینطور هست شما چه کار دارید زید وجود است یا ماهیت چه دارید زید ده مقوله عشر است یا یک مقوله است اینها حرفها را ول کنید چه کار دارید آب (H_2O)

هست یا نمی دانم جسم بارد بسیط سیال است از این حرفهای قدماء. آب آب است. زید، زید است. شما یک عنوان دارید تسمیه را سر این عنوان می برید. کوچک باشد بزرگ باشد دستش برود پایش برود تسمیه سیستم عقلائیش با جامع است چه در حقایق چه در اعتباریات. لذا اگر این حرف امام(رحمه الله) درست دربیاید یکی از بحث های چالشی ما با فلسفه غرب حل می شود؛ مسئله تسمیه. از آن حرفهایی است که الان با خیلی از حرفهای آقای سروش در فقه سیاسی گیر هستیم الا این مبنا را درست کنیم.

یکی از بهترین اصولیهای ما که این کار را کرده آقاضیا (رحمه الله) است و امام(رحمه الله) از ایشان استفاده کرده. تفصیل آن سر جای خودش.

حرف مهم امام(رحمه الله) این است اگر شما خواستید بگویید اصول چیست من به شما می گوید اصول هزارتا گزاره هست که یک جامع بسیط این هزارتا گزاره را جمع می کند بعد این تر وقتی اصول صد گزاره بود اصول بود دویست گزاره شد اصول بود سیصد گزاره شد اصول بود هزار گزاره شد اصول است اصولی که قبلاً با کلام جدلی اهل سنت درست شده بود اصول است اصولی که با کلام برهانی شیعه درست شده بود

اصول است. اصولی که با فلسفه درست می شود اصول است اصولی که با اعتباریات درست می شود اصول است هیچ تغییری در تسمیه اصول بوجود نمی آید. مجموعه قواعد آلی که استنتاج را درست می کند این حرف از آن حرفهای پیشرفته هست. و اگر یک فقیهی در تسمیه با این سیستم جامع امام(رحمه الله) کار کند چه در مرکبات حقیقی چه در مرکبات اعتباری، در علوم که می رسد باید سفت بایستد سر این که علم خود مجموعه مسائل است در صلات که می رسد صلات مجموعه ای از افعال و اجزایی است که تجزیه شان با یک عنوان بسیط است حالا بعد می بینید در خلل چقدر این برای شما برکت ایجاد می کند لذا کدام حرفم را حالا اصلاح می کنم اصلاح کنم بحث تمام.

کدام حرف را با این اصلاح می کنم؟ من جلسه قبلی فقه گفتم اگر با زید کار می کنید دنبال فلسفه بروید اگر با صلات کار می کنید نروید. الان می گویم نه اگر با تسمیه زید کار می کنید هم باید با جامع بسیط کار کنید. اگر با تسمیه خواستید کار کنید سیستم تسمیه را خواستید تحقیق کنید اینطوری است. لذا این فلسفه تحلیلی زبان که امروز خیلی اثرگذار است در کلام جدید، راه حلش همین جمله امام(رحمه الله) است منتها ما همین قدرش را الان یاد بگیریم تا بعد در رشته

تخصصی خودمان با آن کار کنیم. استاد مصباح(رحمه الله) خیلی خوب اینجا در فلسفه تحلیلی خیلی عالی کار کرده اند. ولی ریشه اش همین یک جمله ای است که عرض می کنم ریشه این است تسمیه من تابع جامع است در مرکبات چه حقائق چه اعتباریات. تسمیه من این است نظریه (روح المعنا) علامه طباطبائی(رحمه الله) هم که می خواهد تفسیر را با آن درست کند بر همین مبنا استوار است. از نظر حضرت امام(رحمه الله) اگر کسی اینطوری کار کرد امارات را نجات می دهد اصول عملیه جاری در شبهات حکمیه را نجام می دهد استنتاجش درست می شود پیکره علم می شود مسائل ولی امام(رحمه الله) معتقد است همه اصول عملیه را نمی تواند پوشش بدهد چون در بعضی اصول عملیه حکم شرعی نیست. لذا (أو) را آخرش حفظ می کند این تکمله أو که ما جلسه بعد در اصول عملیه برویم.

به برکت صلوات بر محمد و آله محمد

1401.07.25

جلسه هشتم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

اشکال اول حضرت امام (رحمه الله) به مرحوم آخوند در تعریف علم اصول

فرمایشات حضرت امام (رحمه الله) را تعقیب می کردیم و همینطوری که رویه ما هست چند خط از عبارات امام (رحمه الله) را در نقد فرمایش مرحوم آخوند ما گفتیم فقط اشاره می کنم تکمیل شود دیگر بقیه مطالب را قرار شد بگذاریم شما مراجعه بفرمایید.

امام(رحمه الله) بعد از ذکر فرمایش آخوند(رحمه الله)، می فرمایند:

(و قد عدل المحقق الخراسانی عنه الى تعريفه بانه صناعة يعرف بها القواعد) تا آخر.

(و كأن هذا التعريف اسوء التعاريف) این تعریف اسوء التعاريف است. چرا؟ با همین اشکال اولی که عرض کردم (لأنّ كل علم) هر علمی، مسائل است. حالا حداکثر ممکن است ما مبادی تصدیقیه را هم جزء، قرار دهیم ولی اصل علم، مسائل است. اگر اصل علم، مسائل باشد ما نباید بگوییم صناعتی که (يعرف بها) آن مسائل. وقتی می گوییم علم قواعدی است که يعرف به آن مسائل آن موقع نتیجه اش این است که در واقع داریم علم را محدود به مبادی می کنیم و لذا عبارت امام(رحمه الله) این است بعد از اینکه آنها را می گویند:

(اما كون العلم هو المبادئ فقط فلم يذهب اليه أحد و لا يمكن اليه التزامه و قد سبق منه) و ما قبلاً از آخوند این را خواندیم که (أنّ مسائل العلم هي القضايا متشعبة جمعها اشتراكها في الدخول في الغرض) که عرض کردم. گویا حضرت امام(رحمه الله) از خود مرحوم آخوند هم شاهد می آورد که پیکره هر علم را مسائل تشکیل می

دهد لذا من نباید بگویم صناعتی که يعرف بها مسائل.
اگر این را بگویم آن موقع محدودش کردم.

(مع أنّ تعریفه ذلک لاینطبق الا علی المبادی) پس
اشکال اول امام (رحمه الله) این است (فانها هی التی
تعرف بها القواعد) یعنی مبادی است که بواسطه مبادی
ما مسائل را می شناسیم.

اشکال دوم حضرت امام (رحمه الله) به مرحوم آخوند در تعریف علم اصول

اشکال بعدی امام (رحمه الله) که باز ما آن را توضیح
دادیم و گفتیم خود آخوند (رحمه الله) هم این اشکال را
در استصحاب پذیرفته اند:

(مع ان القواعد الكلية الفقهية و غيرها من القواعد
التي یستنبط منه احکام کلیة) آن موقع مجبور هستید
قواعد فقهیه ای را که با آن استنباط صورت می گیرد
داخل در علم اصول قرار دهید و لذا گفتیم آخوند (رحمه
الله) در اول استصحاب این را پذیرفته و اصلاح کرد.
گفتیم این اشکال امام (رحمه الله) اشکال واردی بوده به
اول تعریف که آخوند (رحمه الله) خواسته با (أو) کار کند
ولی مرحوم آخوند این اشکال را کجا اصلاح کرده؟ اول
استصحاب.

بعد امام(رحمه الله) می فرماید (اللهم الا ان يراى بالصناعة هو العلم الآلى المحض) مگر اینکه آخوند(رحمه الله) بگوید منظور من از صنعت علم آلى است. اگر منظور از صنعت علم آلى محض باشد مشکل حل مى شود.

منظور اين است كه يعرّف بها را قبول كرديم اما اگر بگوئيم منظور از صنعت علم آلى است يعنى اصول، علم به قواعدى است كه آليت دارند. صنعت را بگوئيم آليت علم به قواعد آلى.

خود بخود حل نمى شود دارد كمك مى كند مى گويد اگر از اين مطلب بگذريم و اين را حمل بر آليت كنيم قواعد آلى مى شوند كه از مسائل اصول هستند اگر قواعد آلى مسائل اصولى شوند آن موقع مشكل ما با استنباط حل هست چرا حل هست؟ چون قواعد فقهيه (به ينظر) نيستند بلكه (فيه ينظر) هستند چون ديگر خودشان جنساً فقهى هستند اينها بيرون مى روند. اين نكته اول امام(رحمه الله).

جامع افراد نبودن تعريف اصول با قيد آليت

نكته بعدى امام(رحمه الله) كه گفتم اين هم نكته مهمى است كه امام(رحمه الله) مى خواهد بگويد

مشکل حل می شود این است که اگر ما با علم آلی کار کردیم آن موقع براءت شرعی را چه کار کنیم؟ براءت شرعی یک قاعده ای است که جنساً فقهی می شود اگر براءت شرعی جنساً فقهی شد یا قاعده طهارت. مرحوم آخوند قبول کرد طهارت جزء اصول عملیه هست اگر طهارت جزء اصول عملیه هست اگر براءت شرعی جزء اصول عملیه هست آینه‌ها آلی هستند (به‌یمنظر) هستند یا (فیه‌یمنظر)؟ خودشان (فیه‌یمنظر) هستند یعنی جنساً فقهی هستند با قید آلی باید اینها را بیرون بکنیم. لذا قید آلایت یک حسن برای مسئله اصولی ما می شود اما یک مشکلی پیدا می کنیم که بعضی از این مطالب را از دست می دهیم. حالا بعد می خواهیم مشکل را حل کنیم. ایشان تعبیر خیلی زیبایی دارند که گفتم یک تتمه وجود دارد که امام (رحمه الله) معتقد است گویا این اشکال کماکان باقی است آن اشکال این است که عرض کردم تعبیری دارند این تعبیر را هم ملاحظه کنید.

علت اصل عملی بودن اصالت طهارت یا براءت شرعی

(نعم یخرج بهذا القید بعض الاصول العملية کاصل البرائة الشرعية المستفادة من حدیث الرفع و کاصل الحل و الطهارة) اینها بنابر این است که من براءت شرعی را اصل عملی می دانم (اصالة الحل) را اصل عملی می دانم (اصالة الطهارة) را اصل عملی می دانم چرا؟

بخاطر اینکه حکمشان حکم ظاهری است. حکم اماره ای نیست. اینها لسانشان لسان اصل عملی است. این هم یکبار دیگر توضیح می دهیم اول آخوند(رحمه الله) گفته یکبار دیگر هم می گوئیم.

وقتی من برای (مشکوک الحلیة) اثبات حلیت می کنم یا برای (مشکوک الطهارة) اثبات طهارت می کنم این لسان چه لسانی است؟ حکم ظاهری. حکم ظاهری در مقابل حکم واقعی است. مفاد اماره حکم واقعی است. مفاد اصل حکم ظاهری است.

دقت در دو نوع بودن اصطلاح (ظاهری)

ظاهریی که اول علم اصول خواندیم نه ظاهری در باب اجزاء. ظاهری در باب اجزاء هم اماره را می گیرد هم اصل را می گیرد. ظاهری در باب اجزاء یعنی ظاهر در مقابل واقع. ظاهر در مقابل واقع یک مسئله هست که در باب اجزاء بحث می شود که اگر من به یک ظاهری عمل کردم بعد خلاف واقع درآمد آن را هم شامل اماره می دانم هم شامل اصول عملیه.

ولی در اول علم اصول که می خواهیم تکلیفم را با اماره و اصول عملیه روشن کنم می گوئیم من یک حکم واقعی دارم یعنی (حکم الشيء بما هو هو) یک حکم

ظاهری دارم یعنی (حکم الشیء بما هو مشکوک الحکمه الواقعی).

گرفتاری دو سویه مرحوم آخوند با قید صنعت در تعریف اصول

من اگر یک طهارتی برای (مشکوک الطهارة) درست کردم اگر یک حلیتی برای (مشکوک الحلیة) درست کردم، دارم حکم ظاهری می کنم مفادش می شود مفاد اصل عملی اما واقع مطلب این است که این دیگر آلیت ندارد این آلیتش خراب می شود با قید آلی نمی توانیم اینها را وارد کنیم. اگر من قید آلی را آوردم نمی توانم اینها را بیرون ببرم یک راه حل دارد. با امام (رحمه الله) حالا به آن می رسیم. لذا امام (رحمه الله) خودشان خیلی زیبا این نکته را اضافه می کنند که من اگر صنعت را آنطور معنا کنم که ظاهر تعریف آخوند (رحمه الله) است مبادی می شود که خراب می شود. اگر صنعت را به علم آلی معنا کنم یعنی به آخوند (رحمه الله) کمک کنم بگویم صنعت یعنی علم آلی، اشکال ندارد ولی بعضی ها را از دست می دهم بعضی از اصول عملیه را که همه اینها را جزء علم اصول می دانند مثل طهارت، حلیت، برائت شرعی یعنی مفاد حدیث رفع. من عمداً مفاد حدیث رفع را نگفتم که طولش ندهم. طهارت و حلیتش آسانتر بود آن را برایتان گفتم در حدیث رفع یک دعوایی دارد شما همه را بلد هستید برای

شیخ(رحمه الله) را هم خواندید الان هم سوال کنم باید جواب بدهید دو هفته هست داریم خارج اصول عملیه شروع می کنیم.

ولی امام(رحمه الله) می خواهد بفرماید اگر اینطور کار کردم آن موقع یک گرفتاری در آیت پیدا می کنم یعنی اینطرف ظاهر تعریف آخوند(رحمه الله) را نگاه کنم یکجا گیر می کنم اگر از ظاهر تعریف آخوند(رحمه الله) عدول کردم به آیت که قواعد فقهیه را بیرون بکنم آن موقع یکسری اصول عملیه دارم که از یکطرف واقعاً اصل عملیه هستند از یکطرف قید آیت آنها را بیرون می کند حالا راه حل دارد عرض می کنیم.

مشکل صغریات در تعریف مرحوم آخوند

بعد امام(رحمه الله) می فرماید یک مشکل دیگر هم دارم مشکل دیگر آن بحث صغریات است که مرحوم آخوند گفت. مباحث ادبی را چگونه بیرون کنم مباحث ادبی را برایتان توضیح دادم و عبارتش را از مرحوم آخوند برایتان خواندم حضرت امام(رحمه الله) اینجا هم این اشکال مباحث ادبی را ذکر می کند و لذا می فرماید ما چه کار بکنیم با این مجموعه. تعبیرشان این است.

(و أنت خبير و أن كثيرا من مباحث العام و الخاص بل مطلق و المقيد و المفاهيم و الامر و النهی مباحث اللغوية يحرز بها اوضاع الكلمات كمبحث المشتق و كسائر المباحث اللغوية)

خیلی از اینها هم ناظر به محقق خوئی (رحمه الله) است که ما آنجا تفصیلاتش را درس دادیم الان هم معذوریم اعتقاد من این است نمی شود مناهج را همینطوری خواند الا آدم بیرونش را داشته باشد. الان ببینید من یک چیزی از بیرون می گویم تا بعد بتوانم عبارت امام (رحمه الله) را در مناهج معنا کنم ولی حالا در این حد کافی است. مرحوم امام می گوید اینها را هم گرفتاریم اینها را چه کار بکنیم.

اشاره به اشکال داشتن جدا سازی استنباط از استنتاج

بعد یک اشاره می کنند روی همان مطلبی که در استنتاج خواندیم (و نحن قد تصدینا فی مباحث الظن لبيان الفرق بين القواعد الاصولية و الفقهية بما لا یخلوا من اشکال) خودشان یک اشکال به حرف خودشان دارند.

(نحن قد تصدینا) کجا قد تصدینا؟ انوار ذیل بحث تجری.

تصدینا که استنتاج را از استنباط جدا بکنیم و آن حرفها را زدیم (بما لایخلوا من اشکال بما لایخلوا من اشکال) این است که بالاخره تعیین تکلیف کنید. خود امام (رحمه الله) اشکالی دارد ما این اشکال هم در درس توضیح دادیم ولی حالا راه حل همه را با هم چون می خواهیم همه را حل کنیم تکمله اش را می آوریم.

اشکال امام (رحمه الله) در نبود جایگاه اصول عملیه عقلیه در تعریف اصول

امام (رحمه الله) می فرمایند یک اشکال دیگر هم در اصول داریم که اصول عملیه عقلیه را چه کار کنیم. اصول عملیه شرعی مفادشان حکم ظاهری در آن بود این را کجا یاد گرفتید؟ اصول عملیه عقلیه فرقی با اصول عملیه شرعی در اول اجزاء، آنجا که داشتید در بحث اصول عملیه بحث می کردید گفتید اصول عملیه دو دسته اند بعضی هایشان حکم ظاهری از آن درمی آید مثل طهارت و حلیت و حدیث رفع که الان من برایتان توضیح دادیم می آمد اثبات طهارت ظاهری می کرد. اثبات حلیت ظاهری می کرد که واقعاً از آن حکم شرعی درمی آمد طهارت ظاهری، حلیت ظاهری.

از بعضی ها حکم ظاهری در نمی آمد مثل براءت عقلی، قبح عقاب بلابیان. قبح عقاب بلابیان رفع عقاب

می کند شما در اشتغال عقلی و در برائت عقلی یا تخییر عقلی این اصول عملیه عقلیه حکم ظاهری از آن در نمی آید در بعضی هایش که حکم ظاهری درمی آمد قید آلیت آن را خراب می کرد از بعضی هایش حکم ظاهری در نمی آید.

حل تمام مشکلات تعرف اصول با جامع

لذا امام (رحمه الله) آخرش می گوید مشکل من را جامع حل می کند دوباره به داستان جامع برگشتیم. امام (رحمه الله) می گوید من اگر گفتم علم اصول هزارتا مسئله در آن هست آیا می توانم برای این هزارتا مسئله یک جامع درست کنم و با این جامع مشکلم را حل کنم؟ می توانم بگویم یک جامع وجود دارد که این هزارتا مسئله را پوشش می دهد و این جامع که هزارتا مسئله را پوشش داد عیبی ندارد در این هزارتا صدها مسئله لغوی هم بیاید. من یک مرکب پیدا می کنم این مرکب جامعی دارد و با این جامع دارم می گویم این هزارتا علم اصول است هزارتای دیگر دارم که با این هزارتای قبلی در صدها دویست تا مشترک هستند. اشکال ندارد.

هنرمندی امام (رحمه الله) اینجا است. می گوید من می توانم اینها را طوری برایتان حل کنم بگویم من یک جامعی اینجا دارم که این جامع را اینطور معرفی می

کنم. می گویم قواعدی هستند که یا از آن استنتاج حکم شرعی درمی آید یا از آن وظیفه عملی درمی آید. اگر گفتم قواعدی که یا از آن استنتاج حکم شرعی درمی آید یا از آن قاعده عملی درمی آید تمام این نکات را می توانم پوشش بدهم.

دیگر من آلیت را کنار می گذارم. روی آلیت تمرکز نمی کنم می گویم من هر جا توانستم حکم شرعی را استنتاج کنم مثل استصحاب جاری در شبهه حکمیه اگر من توانستم حکم شرعی را استنتاج کنم بواسطه یک قاعده ای یا وظیفه عملی ام را در بیاورم یعنی بگویم در اینجا سر این دو راهی در عمل بدون حکم شرعی وظیفه من چیست.

(پرسش پاسخ:)

س: اصول عملیه عقلی معذریّت و منجزیت می دهند و معذریّت و منجزیت هم حکم وضعی هستند. حکم وضعی هم والد یا مولودش حکم تکلیفی است. حکم مبنایی. اشکال امام (رحمه الله) جدلی می شود.

ج: حالا معذریّت و منجزیت را واردش نشدیم چون ذیل فرمایش آقای خوئی (رحمه الله) است نخواستیم

واردش شویم ولی حالا اگر لازم شد می‌گوییم فعلاً این جامع امام (رحمه الله) را درست کنیم.

عدم اشکال تدوین دو علم با تداخل بعض مسائل با وجود جامع

امام (رحمه الله) می‌فرماید من می‌خواهم بگویم آقایان نباید خیلی نگران تداخل دو علم در بعضی از مسائل باشند. تا وقتی که این دوتا علم در بعضی مسائل متداخل است جامع هر علمی مجموعه مسائل یک علم را از علم دیگر جدا می‌کند. من می‌توانم بگویم هزارتا مسئله ام را با یک جامعی از بقیه جدا می‌کنم ولو اینکه در صدتا مسئله این دوتا هزارتا تداخل کند در دویست تا تداخل کند تا وقتی که تداخل در اکثر مسائل اتفاق نیفتاده تدوین دو علم اشکالی ندارد.

ریشه جامع در کلمات مرحوم آخوند

و بعد مرحوم امام می‌فرماید در واقع این از میراث‌های حرف‌های آخوند (رحمه الله) است. آخوند (رحمه الله) اول کار به زیبایی حل کرده گفته پیکره هر علمی مجموعه مسائل علم است تداخل دو مجموعه مسئله در حتی کثیر نه اکثر بلا اشکال است عقلائی است به شرط آنکه جامع بتواند این دوتا هزارتا را از هم جدا کند.

امام(رحمه الله) می گوید اگر اینطوری شد آن موقع نه من در صغریات گیر می کنم که آقای خوئی(رحمه الله) گیر کرده نه در اصول عملیه عقلی گیر می کنم نه در قواعد فقهیه. اما قواعد فقهیه ای که تن به استنتاج بدهند یعنی من بگویم هر قاعده فقهیه ای که تن به استنتاج حکم شرعی بدهد یا هر اماره ای که تن به استنتاج حکم شرعی بدهد یا تن بدهد به اینکه برای من وظیفه عملی ام را درست کند. امام(رحمه الله) می فرماید اگر کسی این مبنا را درست کند ما می توانیم به زیبایی علم اصول را برایش اینگونه تعریف کنیم. دیگر من سر آلیت خیلی نمی ایستم که آلیت فقط ملاک علم اصول باشد که بقیه را از دست بدهم یعنی راه حل من برای حل مسئله می شود عنوان جامع.

از این تلاش بسیار ارزشمند حضرت امام(رحمه الله) معلوم می شود که ما ملاک مسئله اصولی را باید آن چیزی بدانیم که یکی از این دو خصوصیت از آن دربیاید.

بنابراین خودشان توضیح می دهند حالا دوتا از عبارتهایشان هم می خوانم که خیلی اینجا شما را معطل نکنم.

(پرسش پاسخ:)

س: الان می خواهید جامع را توضیح بدهید؟

ج: نه جامع گذشت در فقه داریم آن را توضیح می دهیم ما دیگر جامع را بلد شدیم که در هر مرکب حقیقی یا مرکب اعتباری متیقنش مرکبات اعتباری است من یک جامع دارم مثل عنوان صلاة اینجا یک جامع دارم به نام علم اصول علم منطق علم فقه یک مجموعه مسائلی دارم که دارند زیاد می شوند رشد می کنند عددشان بالا می رود تبویبشان عوض می شود بشود هیچ اشکال ندارد تا وقتی که به جامع من تن بدهند.

(پرسش پاسخ:)

س: این که اینجا می آید مخلّ جامع بودن نیست؟

ج: نه چون می خواهم جامع را با اثرش تعریف کنم امام می گوید شما می توانی با یک اثر جامعیت را تعریف کنی می توانی با دو اثر تعریف کنی اشکال ندارد.

باقی ماندن اشکالات بدون تصور جامع

لذا خلاصه امام (رحمه الله) می فرماید که شما می توانید بگویید ما یک جامعی داریم که این جامع با

آثارش تعریف می شود. آثارش می توانند از جنس امارات باشند می توانند از جنس اصول عملیه شرعیه باشند می توانند از جنس اصول عملیه عقلیه باشند. من خیلی مطالب را جا گذاشتم اشتباه نکنید من آن اصل مطلب را به شما تحویل می دهم که شما را با منطق امام (رحمه الله) آشنا کنم. با شما بستم که همه آنها را درس ندهم خیلی می شود من چهل پنجاه جلسه درس را دارم جمع می کنم با این کفایه و حرف امام (رحمه الله).

امام (رحمه الله) خلاصه اش می گوید که من اگر اینگونه بگویم، مشکل حل می شود. و الا بخواهم به استنتاج اکتفا کنم مشکل علم اصول حل نمی شود اگر به آلیت اکتفا بکنم مشکل علم اصول حل نمی شود من آلیت را می خواهم استنتاج را می خواهم اما این تمام کننده نیست. حرف مهم حضرت امام (رحمه الله) این است و لذا وقتی تعریف می کند می گوید اگر (اول اشکالات را وسیع می گیرد که همه بدانند ما مشکلات جدی داریم) بعد می فرماید:

(بعد ما عرفنا ذلك لا بأس بتعريفه بانه هو القواعد الآلية التي يمكن ان تقع كبرى استنتاج الاحكام الكلية الالهية او الوظيفة العملية)

آلیت یک گرفتاری داشت استنتاج به تنهایی یک گرفتاری دارد و خود وظیفه عملیه هم ناظر به یک نکته هست نکته وظیفه عملیه این است که خودشان می گویند (و اضافة الوظيفة لادخال مثل البرائة) اصل برائت کدام برائت است؟ عقلی که در آن حکم ظاهری نیست. ایشان می گویند اگر اینطوری شد شما می توانید علم اصول را با یک جامعی تعریف کنید که این جامع همه مسائل علم اصولی را می گیرد و مباحث لفظی و الفاظ و ظهور صیغه در فلانجا و ظهور فلان در فلانجا همه را درست می کند.

(پرسش پاسخ:)

س: خود امام (رحمه الله) در متنی که خواندیم فرمود کبری قرار دهیم.

ج: کبرای قیاس استنباط همان صغری کبرای قیاس استنباط است در جلسه قبل این را توضیح دادم گفتم ما خیلی جاها نزاعمان صغروی می شود مثلاً وقتی من ظهور جمله شرطیه را در مفهوم درست می کنم آن مفهوم کبرای قیاس استنباط می شود همه را توضیح دادم همه آن صغریات کبرای قیاس استنباط هستند برای استنتاج حکم شرعی حکم کلی الهی. حجیت خبر

واحد کبرای قیاس استنباط است ظهور جمله شرطیه در مفهوم که بحث صغروی است کبرای قیاس استنباط می شود. ظهور صیغه افعّل در وجوب می شود کبرای قیاس استنباط. ظهور صیغه لاتفعّل می شود کبرای قیاس استنباط. اشکال ندارد آن موقع می دانی چه می شود یک مسئله از آن جهت که تکلیف هیئت و ماده را می خواهد معلوم کند ادبی می شود. از آنطرف که ملاک من است در کبرای قیاسی که استنتاج از آن صورت می گیرد مسئله اصولی می شود هیچ مشکلی پیدا نمی کنم.

حیث منجزیت و معذریّت در بحث

اما این جمله هم بگویم آن موقع ما یک بحثی داریم اگر رفتیم در حیث معذریّت و منجزیت اشکال کار این می شود که این معذریّت و منجزیت با یک مبنا درست است یک بحث خیلی خوبی محقق خوئی (رحمه الله) اینجا با آخوند (رحمه الله) در همین بحث دارند همین جایی که دیروز عبارتش را خواندیم دیگر آنها را وارد نشدیم. اگر ما سراغ معذریّت و منجزیت برویم باید تکلیف مجعول در باب امارات را معلوم بکنیم که در باب امارات مجعول چیست؟ طریقت است کاشفیت است؟ تتمیم کشف است؟ ببینیم چیست؟ معذریّت و منجزیت است؟ یک درگیری وجود دارد که آقایان با

آخوند(رحمه الله) دارند امام(رحمه الله) چون معتقد است ما اصلاً مجعولی در باب امارات نداریم این هم سرجایش باید بحث کنیم لذا این فرمایش حضرت امام(رحمه الله) برای اینکه میز را درست کند با عنایت به همه مطالب است که من مبنایی بحث نکنم می توانم مبنایی بحث کنم استنباط را اعم کنم از اینکه من استنتاج معذر کنم استنتاج منجز کنم یا نه. ولی آن دچار یک گرفتاریهای دیگر می شود.

خلاصه جایگاه بحث جامع در تعریف علم اصول

امام(رحمه الله) خلاصه مطلبش همین دو جمله ای که خیلی فنی عرض کردم که من اگر علم را مجموعه گزاره ها دیدم که آخوند گفته درست است اگر تداخل دوتا علم در بعضی از گزاره ها حتی کثیری از گزاره ها درست دانستم اشکالی ندارد به شرط آنکه جامعی وجود داشته باشد که جامع این علم را از آن علم جدا کند و میز دهد. جامع را چطور معرفی کنم ایشان می گوید جامع را با اثر تعریف کنید حالا ما در فقه یک کم بیشتر با آن کار می کنیم.

من روی موضوع و عرض ذاتی وارد نشدم ما الان داشتیم با تعریف علم اصول تکلیف اصول عملیه را معلوم می کردیم همه دعوای ما این بود. امام(رحمه

الله) می گوید پس شما می توانید با این مبنایتان همه اصول عملیه را وارد کنید چه اصول عملیه ای که حکم ظاهری از آنها درمی آید چه اصول عملیه ای که حکم ظاهری از آنها در نمی آید همه اش. حالا تا بحث بعدی ما با آخوند(رحمه الله) در ادامه بحث اصول عملیه که چرا بعضی ها را بیرون کردیم بعضی ها را نگه داشتیم. امام(رحمه الله) می گوید من اینطوری که کار کردم تکلیف شما و سیستم شما را درست کردم. این بحث ما تمام شد یعنی ما اینجا پایان بحث را اعلام می کنیم اصلاح فرمایشات آخوند(رحمه الله) هم درست کردیم یک مقداری فنی شدیم در ساخت اصول عملیه تا إن شاءالله ادامه بحث

به برکت صلوات بر محمد و آله محمد

1401.07.30

جلسه نهم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ

مبنای حضرت امام (علیه الرحمة) در ملاک تمییز علوم

بحث ما در ارتباط با جمع بندی تعریف محقق خراسانی (علیه الرحمة) و اشکالات حضرت امام (علیه الرحمة) و جمع بندی ایشان تقریباً به مقداری که لازم بود گفته شود، انجام شد و اجمالاً مطلب به اینجا رسید که امام (علیه الرحمة) در مقام تمایز علوم و تعریف علوم مبنایی دارند که این مبنا در بحث جامع ایشان آمده و حالا خوشبختانه فقه (فقه خلل الصلاة) ما هم همین

جاست. یعنی بحث تقریباً یکجاست. مبنای ایشان را مختصر توضیحی بدهم که مقدمه ای شود برای ادامه بحث اصول عملیه در عبارات کفایه.

تسمیه ی مرکبات به وسیله ی (جامع)

عرض شد که امام(علیه الرحمة) معتقدند ما در مرکبات اعتباری و حتی مرکبات حقیقی در مقام تسمیه با واقعیت خارجی، کما هو حقّه کاری نداریم. چه مرکب حقیقی چه مرکب اعتباری چه حتی بسائط را وقتی می خواهیم تسمیه کنیم یک جامع درست می کنیم که در آن جامع به مسما اشاره می کنیم. معمولاً هم این جامع را بواسطه آثار معرفی می کنیم و این جامع، مسمای آن الفاظ ما می شود. در زید، همینطور هست به عنوان یک علم خاص خارجی در مرکبات حقیقیه مثل آب، همینطور هست در حقائق ماهیات نوعیه همینطور هست. ما یک عنصری را وقتی کشف می کنیم که از اکتشافات بشری است وقتی می خواهیم اسم این عنصر را بگذاریم آن موقع ممکن است کلی از خصوصیاتش را ما نشناسیم و ندانیم ولی اجمالاً کاشف این عنصر از روی بعضی از آثارش یک اسمی برای او می گذارد و آن اسم می شود مسمای این واقعیت خارجی. بعداً هم در عمود زمان، اطلاعات ما نسبت به این عنصر زیاد می شود ولی واقع خارجی که ثابت است اطلاعات ما دارد بیشتر

می شود تسمیه تغییری نمی کند. در حقائق اینطور است در اعلام شخصیه اینطور است در مرکبات هم اینطور است.

محل بحث (جامع) حضرت امام (علیه الرحمة)

گفتیم مبنای ایشان است جای این مبنا در بحث (صحیح و اعم) و در اثبات جامع است ما الان نمی خواهیم آن را اثبات کنیم اگر بخواهیم اثبات کنیم که در بحث (صحیح و اعم) می رویم ما قرار نیست وارد آنها شویم ما داریم از مدل مدعای حضرت امام (علیه الرحمة) فقط استفاده می کنیم سر جای خودش هست و الا من باید برگردم جامع و صحیح و اعم و اقوال در تصویر جامع را درس بدهم اصلاً تصمیم این کار را نداریم ارجاعش سر جای خودش.

لذا اعتقاد ایشان این است که ما در تسمیه در مرکبات حقیقی و در مرکبات اعتباری و حقائق و آنچه که بشر کشف می کند و اکتشافات روال ما این است لذا آب آب است چه (H₂O) باشد چه نباشد. چه جسم بسیط بارد سیال و این حرفهایی که قدما می زدند. آب، آب است. انسان، انسان است. چه با حیوان ناطق معرفی شود چه هرطور دیگر معرفی شود. چه روح مجرد داشته باشد چه نداشته باشد. چه مرکب از دو جوهر

باشد؛ جوهر جسمانی و روح به عنوان جوهر نفسانی چه نباشد. انسان است. سازمان تسمیه این است.

این مبنای حضرت امام(علیه الرحمة) که تفصیل بحثش در بحث (جامع) آمده و خود امام(علیه الرحمة) هم این را در چند مرحله بیان می کند همه را هم یکجا نمی گوید.

ثمره بحث (جامع) حضرت امام(علیه الرحمة) در تمایز علوم

در بحث علوم که بحث ماست ثمره اش این است هر علمی از روزی که شکل گرفته تعداد گزاره محدودی بوده بعد به مرور به تعداد این گزاره ها افزوده شده. ده گزاره، صد گزاره شده است. صد گزاره، هزار گزاره شده است اما مسمما، تغییر نکرده است. حرف امام(علیه الرحمة) این است. ریاضیات، هندسه، فلسفه، فیزیک، نحو، صرف، هر کدام، یک علم مجزا و جدای از هم هستند. هیچ اشکال هم ندارد گزاره های متعددی در این علم بوجود آمده و تعداد این گزاره ها افزایش پیدا کرده است. افزایش تعداد گزاره ها، سبب نشده است که علم بودن این علم، عوض شود. به تعبیر زیبای ایشان حتی تغییر مبانی در حقیقی ترین علمها مثل فلسفه که مبانی مختلفی دارید نیز به همین منوال است؛ فلسفه، فلسفه هست. چه با اصالت وجود چه با اصالت ماهیت

چه با غفلت از وجود و ماهیت با هر مبنایی. فلسفه، فلسفه هست چه با قرائت ارسطویی چه با قرائت افلاطونی چه با قرائت شیخ اشراقی چه با قرائت سینوی چه با قرائت صدرایی.

یک مرکبی بوده از تعدادی گزاره این مرکب از تعدادی گزاره مسمایی پیدا کرده. این مسمما در واقع کاری ندارد به کمبود گزاره ها تعداد گزاره ها، افزایش مسمما را با اثرش معرفی می کنید. این مبنای ایشان است که می گوید تسمیه در مرکبات حقیقی و تسمیه در مرکبات اعتباری جامع می خواهد. البته همانطور که اشاره کردند تفصیل آن مال اینجا نیست درسش در ذیل بحث (صحیح و اعم) امام(علیه الرحمة) همه اقوال و نظرات را گفتند آقای اصفهانی، عراقی، آخوند و محقق نائینی(علیهم الرحمة) و بقیه. یعنی مبانی را به زیبایی توضیح دادند بعد هم با استدلال خودشان نشان دادند حق چیست.

منشأ بحث (جامع) حضرت امام(علیه الرحمة)

براساس این فرمایش حضرت امام(علیه الرحمة)، مسئله درست می شود. ما به خوبی قبلاً در درس اصولمان، نشان دادیم این حرف حضرت امام(علیه الرحمة) ریشه اش در حرفهای آخوند(علیه الرحمة) است

و به نظر ما برای جا افتادن حرف امام(علیه الرحمة) باید معلوم بشود که ریشه خیلی از این حرفها در حرفهای آخوند(علیه الرحمة) است آخوند(علیه الرحمة) بوده که روز اول متوجه شده که علم (جملة من قضایا متشتملة) است. اشتراک در غرض، این قضایای متشتمله را در مرکب اعتباری جمع کرده است. آخوند(علیه الرحمة) بوده که فهمیده تداخل علوم در بعضی از گزاره ها اشکالی ندارد؛ این هزار گزاره ای که به آن اصول می گوئیم چه اشکال دارد صد گزاره اش با نحو مرتبط شود صد گزاره اش با کلام مرتبط شود. عیب ندارد.

دیگر ما عبارتهایش هم در کفایه در درس که می دادیم یکی یکی برای دوستان توضیح دادیم گفتیم این حرفها حرفهای آخوند(علیه الرحمة) است و اگر کسی این را خوب بفهمد آن موقع با علم به مجموع گزاره ها که مرکب اعتباری است کار می کند و استاد بزرگوارمان حضرت آیت الله جوادی(حفظه الله) واقعاً از بین تلامذه امام(علیه الرحمة) به این مطلب پرداخته است و هرچند تا آخر سر این رای نایستاده و حرفهای دیگر هم در فرمایشان ایشان در کتاب (رحیق مختوم، شرح حکمت متعالیه) هست ولی به اصلش اشاره کرده است.

پس در علم به عنوان مجموع گزاره ها به عنوان مرکب اعتباری روندی به نام جامع وجود دارد.

اشکال جامع نبودن تعریف علوم، در صورت نبود مبنای (جامع) امام (علیه الرحمة)

بنابر این حرف امام (علیه الرحمة) که من جامع می دارم که این جامع مسما هست و این جامع را با اثر معرفی می کنند ما می توانیم برای این جامع، افراد مختلف و اصناف مختلف داشته باشیم هیچ اشکال ندارد شما مثلاً یک فرد یا یک صنف تفکر فلسفیتان می تواند تفکر مثلاً سینوی باشد یک صنف تفکر فلسفیتان می تواند تفکر اشراقی باشد هیچ عیبی ندارد الان مطلب این می شود جامع می دارید مسمایی دارید جامع را معرفی می کنید ولی مرکب، مرکب اعتباری است.

بعد هم تداخل علوم در بعضی از گزاره ها اشکالی ندارد. تطوّر این مجموع گزاره ها هم اشکالی ندارد. سیر افزایش تعداد گزاره ها، تغییر مبنای در گزاره ها هیچ اشکالی ندارد. چون دارید با یک مرکب اعتباری کار می کنید که مسمای آن جامع ما شده جامع را به چی معرفی می کنید؟ با یکسری آثار. هیچ عیبی ندارد. این اصل فرمایش حضرت امام (علیه الرحمة) است حالا در فقه که ما داریم کار می کنیم می خواهید با این، (جزء

الفرد) را درست کنیم ولی عرض کردم خوشبختانه فقه و اصولمان الان یکجاست یعنی در تعریف اصول هستیم و مرکب اعتباری از این مثلاً تعداد گزاره که به آنها علم اصول می‌گوییم اینطوری است.

امام(علیه الرحمة) می‌گوید اگر این درست نشود همه تلاشهای دیگر که شما در علم اصول دارید خراب می‌شود. اگر این درست نشود بقیه اش نمی‌تواند حل کند. حرف اصلی امام(علیه الرحمة) این است. یعنی اگر شما این بحث جامع را نداشته باشید نمی‌توانید تطوّر علم اصول را بگویید. نمی‌توانید تطوّر علم منطق را بگویید امکان ندارد. نمی‌توانید همه گزاره های علم اصول را زیر یک چتر جمع کنید آخر یک (أو) لازم دارید که قبلاً عرض کردم.

حرف مهم امام(علیه الرحمة) این است می‌گوید اگر این آثار معرّف آن جامع بسیط بودند که همه گزاره ها را گرفت حرف درست است اگر نبودند آخرش بین نحو و اصول گیر می‌کنید. بین کلام و اصول گیر می‌کنید. آخر گرفتار می‌شوید نمی‌دانید بین اصول و کلام قدیم به قول مرحوم آقای صدر(علیه الرحمة) یا کلام جدید کلام شیعی، گیر می‌کنید. یک بخشی با مبنای عشائر گزاره اصولی شده یک بخشی با مبنای بوعلی(علیه

الرحمة) گزاره اصولی شده حرفهای زیبای آقای مظفر(علیه الرحمة) در حسن و قبح بود که بحث می کرد حسن و قبح عقلی است عقلائی است مال کجاست.

ایشان می خواهد بگویند اگر این هزارتا گزاره ای که به آن اصول می گویند که صدتا گزاره کلامی در آن هست این گزاره های کلامی با مبانی مختلف در آن هستند همه هم اصولی است. صدتا گزاره ادبی در آن هست نه می توانی فقط بگویند کبریات، به درد نمی خورد. نه می توانید بگویند صغریات در مقابل کبریات چون در بعضی از آنها اصلاً حکم ظاهری نیست.

توضیح انواع حکم ظاهری در مباحث اصول

یک توضیح کوچکی هم سر حکم ظاهری بدهم چون بعضی از رفقا از من سوال کردند دیگر باید رفقا به ما کمک کنند که من خیلی برنگردم.

در بحث حکم ظاهری قبلاً هم گفته شد حکم ظاهری در مقابل حکم واقعی است حکم واقعی در اصول دوگونه تعریف می شود یکبار می گوئیم (حکم الشیء بما هو هو) یکبار می گوئیم واقعی یعنی حکم لوح محفوظ. ظاهری در مقابل (حکم الشیء بما هو هو) یک معنا

دارد، ظاهری در مقابل لوح محفوظ یک معنا دارد. ظاهری در مقابل لوح محفوظ را ما در بحث (اجزاء) می خوانیم. مفاد اماره و مفاد اصل ظاهری در مقابل لوح محفوظ است یعنی ممکن است خطا بکند؛ من یک چیزی را یک حکمی را از کتاب و سنت فهمیدم بعد این را می گویم ظاهری یعنی حکم واقع لوح محفوظ را بلد نیستم بعداً ممکن است این را که فهمیدم عوض شود یعنی خطا باشد مثل مجتهدی که اجتهاد می کند بعد خطایش معلوم می شود. می روم در اجزاء بحث می کنم آن حکم ظاهری اجزاء دارد یا ندارد؛ اتیان عمل بر طبق حکم ظاهری وقتی خطایش کشف می شود و معلوم می شود حکم واقع، لوح محفوظ نیست آن ظاهری در مقابل لوح محفوظ است. آن برای بحث اجزاء هست بعد یک ظاهری دارم در مقابل واقعی به معنای حکم (الشیء بما هو هو) در مقابل (حکم الشیء بما أنه مشکوک حکمه الواقعی) این ظاهری در مقابل اماره هست اماره (حکم الشیء بما هو هو) هست البته این (حکم الشیء بما هو هو) معلوم نیست که حکم لوح محفوظی باشد لذا در باب اجزاء به همان واقعی هم تعبیر به ظاهری می کنم.

الان بحث ما این است من یک اماره دارم که (حکم الشیء بما هو هو) را به من می دهد یک اصل دارم که

(حکم الشیء بما أنه مشکوک) را می دهد. حالا آیا هر اصلی این حکم را دارد؟ نخیر، ندارد. برائت عقلی چنین حکمی در آن نیست اما (اصالت طهارت) چنین حکمی در آن هست (اصالت حل) چنین حکمی در آن هست؛ یعنی من وقتی می خواهم ببینم حکم ظاهری در مقابل (حکم الشیء بما هو هو) را مبنا قرار بدهم حواسم را می دهم که دارم چه کار می کنم و آنجا روشن می کنند. اصطلاحات را درست می کنند درست هم با آنها کار می کنند. امام (علیه الرحمة) هم نشان دادند که همه اصول عملیه مشتمل بر حکم ظاهری نیستند بلکه در اصول عملیه آخرش خیلی جاها تعذیر و تنجیز است منتها توضیح هم دادیم از تعذیر و تنجیز استفاده نمی کنیم چون اختلافی است که آیا ما تعذیر و تنجیز را به عنوان مجعول شرعی داریم یا نداریم که جلسه قبل هم اشاره کردیم.

حکم الشیء اصلاً حکمی در آنها نیست نه (بما هو هو) نه (بما هو مشکوک) آنجا بحث همین است. حالا جایگاهشان چه می شود باید در اصول معلوم شود مثل برائت عقلی. برائت عقلی می گوید قبح عقاب بلابیان حالا قبح عقاب بلابیان مفادش چیست در اصول بحث است.

توضیح بیشتر در باره منشأ قول به (جامع)

بنابراین جمعش اصل حرف امام(علیه الرحمة) این است که شما بدون جامع نمی توانید این هزار گزاره را زیر یک چتری به نام علم اصول جمع بکنید و با جامع می توانید جمع بکنید و با جامع که جمعشان کردید تداخل این هزار گزاره با علم دیگر و علوم دیگر هم بلا اشکال است. و عرض کردم این فهم بسیار خوب، فهم آخوند(علیه الرحمة) است روز اول در اول کفایه. یک (لایقال) آخوند(علیه الرحمة) دارد جالب است؛ آخوند(علیه الرحمة) احتمالش را بررسی کرده گفتیم می شود دوتا علم در همه گزاره ها تداخل کنند؟ گفت عقلائی نیست اگر هم عقلائی باشد دیگر دوتا مسما پیدا نمی کند آخوند(علیه الرحمة) خیلی خوب آنجا حرف زده. نمی شود دوتا علم که هر علمی مثلاً هزارتا قضیه هست در هزارتا تداخل کنند اگر هم تداخل کنند، امکان ندارد تسمیتهما باسمین شکل بگیرد. این حرف خیلی خوبی است.

کاربرد (جامع) در تسمیه

امام(علیه الرحمة) کار مهمی که اینجا کرده این است که این حرف خوب را سر سفره جامع برده و گفته تسمیه. تسمیه یک امر عقلائی است تسمیه با جامع انجام می شود تسمیه در مرکبات اعتباری تابع فهم

عقلائی است که وقتی من دوتا مرکب دارم که مثلاً چهل پنجاه درصد اختلاف اجزاء دارند دوتا اسم به آنها می دهند. این حرف بسیار خوب امام(علیه الرحمة) است که امام(علیه الرحمة) به نظر ما اینجا کار را راه انداخته است.

بحث(جامع) در نماز و مرکبات حقیقی

حالا همین مدل که من درباره علوم دارم که می گویم هزارتا گزاره یعنی اجزای این مرکب ، گزاره ها هستند در نماز دارم با افعال. همین مدل جامع را که سر مرکب در اجزاء قضیه پیاده می کنم می توانم در نماز هم پیاده کنم بگویم نماز یک مرکب اعتباری است از افعال؛ رکوع، سجود، قیام، ذکر، جلسه قبل ما این را یک کم عمیق تر کردیم گفتیم رکوع هم فعل نیست رکوع هم خودش جامع هست. سجده هم جامع هست.

ایشان می گوید شما نمی توانید بگویید نماز، مرکب از افعال است بلکه نماز مرکب از این یازده مثلاً واجب است که خود آن واجبها هم هرکدام یک عنوانی دارند و این عنوان جامعی دارد و این جامع ممکن است در خارج با فعل های مختلفی شکل بگیرد ولی جامع، جامع است این حرف باز از آن حرفهای بسیار خوب ایشان است که در فقه ثمره دارد.

جامع نماز، باز شامل یکسری عناوین است در آب هم همینطور هست مثلاً آب H_2O است. حالا هیدروژن چیست؟ بشر اول فکری می کرد هیدروژن مثلاً یک اتمی است با یک الکترون و پروتون خاص. بعد فرمود نخیر، دوتا بسته انرژی است وقتی که بحث تبدیل ماده به انرژی پیش آمد تصور بشری که داشت با ساختمان اتم و الکترون و پروتون کار می کرد عوض شد هیدروژن، هیدروژن ماند آب هم آب ماند این حرف خیلی که به شما گفتم اساس فلسفه تحلیلی زبان خراب می شود خیلی این را غنیمت بدانید.

بین اساس تسمیه اگر سر عناوین اعتباری رفت که بشر وقتی تسمیه می کند با عنوان اعتباری تسمیه می کند کاری به واقع خارجی ندارد .

بنابراین این فرمایش امام(علیه الرحمة) که من هم و مرکب چه این مرکب افعال باشد چه این مرکب عناوینی باشد چه این مرکب گزاره ها باشد.

همه همینطور هست من یک جامع دارم این جامع را معرفی می کنم با آن تسمیه اتفاق می افتد. تطور درست می شود تحول علوم درست می شود تداخل

علوم در بعض از اجزاء درست می شود همه راه می افتد.

اشتراکات و تقابل آرای حضرت امام و محقق خویی(علیهما الرحمة) در تعریف اصول

حالا این سرمایه امام(علیه الرحمة) است امام(علیه الرحمة) می گوید اگر اینطوری باشد من می توانم علم اصول را برایتان تعریف کنم. علم فقه را تعریف کنم با این سرمایه، شروع می کنیم فرمایش محقق خوئی(علیه الرحمة) را بررسی کردند. محقق خوئی(علیه الرحمة) در کتاب زیبا و ارزشمند (مصباح الاصول) در اول اصول عملیه، مباحث محقق خوئی(علیه الرحمة) خیلی عالی است. مثل اینکه من این چند جلسه را بجا شما را معطل کردم. آقای خوئی(علیه الرحمة) هم همین کار را کرده اما الان من یکی یکی نکاتش را می گویم دیگر شما باید بتوانید با این توضیح تقابل این نکات را با نگاه امام(علیه الرحمة) و اشتراک این نکات را با نگاه امام(علیه الرحمة) بگویید

(الاصول العملية) مصباح الاصول جلد اول این کتاب از آن تقریرات خیلی خوب است.

(الاصول العملية هي مرجع عند الشك و قبل الشروع
في المقصود لابد لنا من بيان الامور)

مرجع عند الشك، اصل عملی است ولی قبلش امری
را بگوییم:

(الامر الاول) یک چندتا مطلب بسیار عالی آقای
خوئی(علیه الرحمة) اینجا می گویند و این حکایت از آن
انضباط دارد حالا ولو ما در بعضی از آنها درگیر هستیم
ولی چقدر کار مرتب است.

(قد ذكرنا في اول بحث الالفاظ)

اول آمده ملاک مسئله اصولی را گفتند همین کاری
که ما کردیم.

(ذكرنا ان المسألة الاصولية هي ما يمكن ان تقع
نتيجتها في طريق استنباط الحكم الكلي الفرعي)

امام(علیه الرحمة) این را قبول نداشت می گفت
حتماً (أو) می خواهیم آخرش حتی اگر استنباط را
بگوییم و استنباط را استنتاج معنا کنیم.

این بحث هم بسیار ملایی است می خواهد
استنتاج را بگوید.

(بحیث تكون نتيجة نسبتها الى الاستنباط نسبة
الجزء الأخير من العلة التام الى المعلوم)

ایشان می گوید جامع مسئله اصولی این است که
باید در استنتاج حکم خدا جزء اخیر علت تامه باشد می
خواهد با این جزء اخیر علت تامه ادبیات را بیرون بکند.

امام(علیه الرحمة) می گوید چرا می خواهی آن را
بیرون کنی حق با آخوند(علیه الرحمة) است ادبیات را
بیرون نکن.

(آیت الله جوادی(علیه الرحمة) به ما دستور می داد
قبل از اینکه وارد درس شویم می گفت همه را بخوانید
بنویسید نتیجه گیری کنید سر درس بیایید هر وقت هم
می خواستیم حرف بزنیم می گفت نه نوشته را بده من
بخوانم دیگر این ضابطه هست یک کسی دو سه سال
اینطور درس بخواند کار تمام است. خدا حفظشان کند
خیلی در این رابطه حق گردن ما دارد. آیت الله
مؤمن(علیه الرحمة) هم همین کار را کرد. هر وقت می
خواستیم در فقه یک حرف بزنیم می گفت نه اول نوشته
ات را بده ببینم حالا اول درس بود یعنی توقع داشت ما
تحقیقش را کرده باشیم و نوشته باشیم یک هم بحثی
خوبی هم آن موقع داشتیم ما را وادار کرد نمایشگاه بین

المللی برویم من یکبار نمایشگاه بین المللی رفتم کتاب به اصرار آیت الله مؤمن (علیه الرحمة) رفتم این موسوعه فقه را گرفتم فقه را کامل چاپ کرده بود آقای مروارید (علیه الرحمة) بروم بینم عبارت سلار (علیه الرحمة) اینجا چیست عبارتها را بینم عبارت کی عبارت کی بروم بینم بخوانم یک چیزی بنویسم دست استاد بدهم آنها که واجب می دانستند حالا ما می گوئیم جایز که هرکس خواست ولی عبارت آقای خوئی (علیه الرحمة) را خواهش دارم اگر می خواهید کارتان سریع راه بیفتد با این توضیحات چند جلسه ای ما عبارت آقای خوئی (علیه الرحمة) را نقد و بررسی کنید حرف ما را رد کنید. حق را به آقای خوئی (علیه الرحمة) بدهید یا حق را به امام (علیه الرحمة) بدهید یا هرچه دیگری در بیاورید یک چیزی در بیاورید بدهید ما خوشحال شویم هرکدام علی المبنی. بین ایشان الان حواسش هست می خواهد چه کار کند)

ملاک مسئله اصولی را می گوید بعد می گوید ملاک مسئله اصولی که من این همه اول محاضرات توضیح دادم این یک جمله هست جزء اخیر علت تامه در عملیات استنتاج حکم خدا. تا ببینیم خدا چه مقدر می کند إن شاء الله ادامه بدهیم

به برکت صلوات بر محمد و آله محمد

1401.08.01

جلسه دهم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

جمع بندی نظر مرحوم خویی در باره ضیق بودن دایره اصول

بحث ما در ارتباط با عبارات محقق خوئی (رحمه الله) بود در مقدمه بحث اصول عملیه و عرض کردیم که ایشان همان جمع بندی را که در مطالب مقدماتی براساس عبارت کفایه ما داشتیم، متعرض می شوند و در این جمع بندی نظرات خودشان را ارائه می کنند و با عنایت به تحقیقی که انجام شد در آن بحث های

مقدماتی، دیگر شما آمادگی دارید که نکات محقق خوئی(رحمه الله) را نظر بدهید و دیگر نظر جلسه نظر ما و بحث های قبلی را استحضار دارید ایشان در امر اول فرمودند که قسمتی از عبارتش ماند. گفتند ملاک مسئله اصولیه(هی ما یمكن ان تقع نتیجتها فی طریق استنباط الحکم الکی الفرعی) مسئله اصولی مسئله ای است که نتیجه اش در طریقه استنباط حکم کلی فرعی واقع می شود (بحیث تكون نسبتها الى الاستنباط نسبة الجزء الاخير من العلة التامة الى المعلول).

عرض شد که ایشان با این قید می خواهند یک سلسله بحث های ادبی و بحث های به قول خودشان کلامی را که درست هم که دربیاید جزء اخیر علت تامه استنباط نیست یعنی باید یک چیزی به آن اضافه شود تا استنباط تحقق پیدا کند بیرون ببرند. بعد ما این را رد کردیم اگر در درس ایشان در محاضرات هم مراجعه بفرمایید این جلد 43 هست که قبلاً هم قسمتی از آن را در مورد محقق نائینی(رحمه الله) با شما بحث کردیم ایشان آنجا هم تقریباً همین مطلب را می گویند که تعبیرشان این است وقتی که علم اصول را تعریف می کنند:

(هو العلم بالقواعد التي تقع بنفسها في طريق استنباط الاحكام الشرعية كلية الالهية من دون حاجة الى ضمنية)

دیگر جزء قاعده دیگری لازم نیست ضمیمه شود به قول خودشان این بحثها بعد هم یک نکته اولش را قبلاً بحث کردیم در مورد محقق نائینی (رحمه الله) که می گفت استنباط است نه تطبیق که این را با شما بحث کردیم. یک نکته ای گفتیم تکرار نمی کنیم. نکته اخیرشان را همین جا می گویند که ما با این قید، یکسری بحث های ادبی را خارج می کنیم و وقتی بحث های ادبی را خارج کردیم دیگر آنها از دایره بحث های اصولی خارج می شوند:

(الركيزة الثانية ان يكون وقوعها في طريق الحكم بنفسها من دون حاجة الى ضم كبرى اصولية اخرى و عليه فالمسألة الاصولية هي المسألة التي تتصف بذلك)

یعنی جزء اخیر استنباط است دیگر بعد از او قاعده ای لازم ندارد. بعد هم توضیح می دهند کثیری از علوم ادبی و غیرادبی و منطق و حتی بحث های کلامی با این قید بیرون می رود. ما دیروز گفتیم چه دلیلی دارد اینها را بیرون بکنیم گفتیم علت اینکه آقای خوئی (رحمه

اللَّهُ) اینجا گرفتار شده و خواسته اینها را بیرون بکند این است که علم به عنوان مجموعه مسائل را وقتی خواسته تصویر کند نتوانسته حل کند که دوتا علم در جمله ای از مسائل با هم تداخل کنند. این را شرح دادیم گفتیم با آن مبنایی که توضیح داده شد دیگر شما اصلاً می گویند نیازی به این نیست. این در واقع خلط حقیقت و اعتبار است.

(کما أنه يظهر ان مبحث المشتق و مبحث الصحيح و الاعم و بعض مباحث العام و الخاص كمبحث بعض الادات العموم كلها خارجة) محاضرات فی أصول الفقه (طبع مؤسسة احیاء آثار السید الخوئی)، ج 1، ص: 10

چرا؟ چون می گویند اینها بحث های مفردی هستند که شما از ظواهر اینها بحث می کنید اینها ربطی به استنباط ندارند ما جواب می دهیم که هیچ اشکالی ندارد کل این مسائل می توانند داخل در علم اصول باشند تو علم دیگر هم باشند اشکالی ندارد.

عدم تصور (جامع) اشکال اصلی مرحوم محقق خوئی

پس با آن توضیح که داده شد (که من دیگر تفصیلش را نگفتم همینطور اصلش را مطرح کردم چون قرار شد ما الان تفصیلاتش را نگوییم.) کسی که قبول

بکند علم مجموعه مسائلی است و این مجموعه مسائل، ممکن است در بعض تداخل داشته باشد اما با عنوان (جامع) ما می توانیم اینها را از بقیه علوم میز بدهیم هیچ مشکلی اینجا پیدا نمی کند.

و همین که ایشان این را اینجا دارند بعداً هم در بحث در مورد مسائل علم اصول و فقه، باز اینها تکرار می کنند که باز ما رد این مطالب را در مورد مسائل فقه و اصول، با (جامع) حل کردیم. اینجا این مشکل را دارند یک چند صفحه بعد هم دوباره می گویند چرا ما قائل نیستیم ملاک مسئله اصولی را با آخوند(رحمه الله) همراه نمی شویم چرا بعضی مطالبی را که آقایان می گویند ما قبول نداریم تعبیر زیبایی دارند می گویند خیلی از محمولات فقهی یا موضوعات فقهی را نمی شود تحت یک جامعی جمعشان کرد. اصل حرف ایشان این است حرف خیلی دقیق است جوابش همان یک جمله ای است که دیروز گفتیم.

تصور مرحوم خویی از موضوعات علم فقه

حالا یک عبارت دیگر هم که شبیه این عبارت است بخوانم خیلی جالب است می خواهند محمولات را تحلیل کنند و موضوعات فقهی را. حالا موضوعاتش که روانتر است برایتان بخوانم:

(رابعاً أن موضوعات مسائل علم الفقه على أنها مختلفة فبعضها من مقولة الجوهر كالماء و الدم و المنى و غير ذلك و نحو من مقولة الوضع، كالقيام و الركوع و السجود و اشباه ذلك)

بعضی ها از مقوله جوهرند بعضی از مقوله وضعند؛ (قيام) از مقوله وضع است. (ركوع) از مقوله وضع است. (سجود) الا آن وضع الجبهه به قول خودشان آنجا مشکل دارند (و اشباه ذلك).

(ثالث من مقولة كيف المسموع كالقراءة في الصلاة و و رابع من امور العدمية كالترك في بابي الصوم و الحج و غيرها)

ایشان آنها را لیست می کند می گوید:

(و قد بُرِهَنَ في محله انه لا يعقل وجود جامع ذاتي بين المقولات كالجواهر و الاعراض)

و در جای خودش برهان آمده که جامع مقولی بین مقولات عشر امکان ندارد اگر بعضی ها جوهرند، بعضی ها وضعند، بعضی ها کیف اند، بعضی ها وجودی اند و بعضی عدمی اند، بین اینها جامع مقولی امکان ندارد.

اشکال مرحوم خویی در تصور موضوعات علم فقه

با بحث دیروزمان جوابش چیست؟ اصلاً خود آن مقولات غلط است چه کسی گفته قیام از مقوله وضع است؟ قیامی که در نماز معتبر است. چه کسی گفته رکوع از مقوله وضع است؟ ما دیروز با این توضیحاتی که دادیم شما باید اینها را مسلط باشید این عناوینی که در ادله ما اعتبار شدند که حالا در بحث بعدی که بحث خلل است اینها را دقیق می خوانیم هیچ کدامشان مفهوم ماهوی نیستند. هیچ کدامشان هم مرتبط با مقولات عشر به عنوان یک عناوین فلسفی نیستند ایشان خواسته بگویند نمی شود بین اینها جامع درست کرد امکان درست شدن جامع بین این مفاهیم منتفی است. چون نمی شود بین اینها جامع درست کرد اینها (متباینات بتمام الذات و الحقيقة) هستند. (فلا اشتراک اصلاً بین مقولة جوهر مع شيء من المعقولات عرضية) ما می گوئیم نخیر. شما اگر مبحث جامع را در عناوین ادله درست کنید نه نماز یک مفهوم ماهوی است نه رکوع ماهوی است نه سجده ماهوی است نه قیام ماهوی است. تروک هم نباید به عدم برگردند چون عدم واقعیت ندارد حالا در خلل اینها را بعد می خوانیم. اگر بخواهد به عدم برگردد بما اینکه عدم است دچار مشکل می شوید اینها بحث های مهم ماست ما با این

توضیحاتی که دادیم معلوم می شود که مشکل اصلی مرحوم آقای خوئی (رحمه الله) در بسیاری از این مباحث، جامع هست در خیلی از این بحثها در مرکب اعتباری نتوانسته تصویر جامع کند. اگر نتواند در مرکب اعتباری یا حتی حقائق تصویر جامع کند دچار همین مشکلات می شود یک مشکل را در علم اصول مطرح کرد و تصریح کرد که من می گویم قاعده اصولی قاعده ای است که باید کبرای قیاس استنباط واقع شود ولی جزء اخیر باشد تا بحثهای ادبی بیرون برود. می گویم چرا بیرون برود؟ چرا مشتق بیرون برود؟ چرا صحیح و اعم بیرون برود؟ ما در تمام این بحث های اصولی در دوره اصول الفاظمان ثابت کردیم اینها همه بحث های اصولی است با جامع آن را درست کردیم همه اینها عناوینی هستند برای مسئله اصولی و با آنها استنباط حکم خدا واقع می شود کبرای قیاس استنباط هستند. هیچ مشکلی هم ندارند تفصیل این مباحث در آن درسها گفته شده.

پس این امر الاول را ما نقد کردیم با بحث جامع و نشان دادیم که معظم له در بحث های اصولیشان در ملاک مسئله اصولی و تحلیل جامعی برای مسائل فقهی و اصولی، مشکل اصلیش همین است حالا در این عبارتها مشکلات دیگری هم دارند مثلاً اعتباری را از

انتزاعی جدا می کنند می گویند در اصول اینها یکی هستند در فلسفه از هم جدا می شوند از هم. همه ریشه اش در این نکاتی است که عرض کردم که دیگر حالا من بقیه اش را واگذار می کنم که دوستان مراجعه کنند. پس این امر اول.

امام (رحمه الله) که می گوید اصلاً (وَالْأَمْرُ سَهْلٌ) داخل شدن جمله ای از مسائل یک علم در علم دیگر مثل همین قواعد ادبی هیچ مشکلی ندارد.

آقای خوئی (رحمه الله) صریحاً فتوا می دهند که اصولی نیستند اما چون در جای دیگر از آنها بحث نمی شود ما اینجا از اینها بحث می کنیم.

خلاصه نکته اول

این نکته اول که خلاصه نقد و بررسی ما شد مسئله جامع در مرکبات اعتباری به اضافه اینکه علم به عنوان مجموعه مسائل مرکب اعتباری است و تداخل دو مرکب اعتباری در جمله ای از اجزاء اشکالی ندارد تا وقتی که یک جامع برای او وجود داشته باشد یک جامع برای دیگری.

جایگاه بحث ملازمات در اصول فقه از دیدگاه مرحوم خوئی

بعد می فرمایند حالا که اینطور شد (و ذکرنا ایضا) ملاک مسئله اصولی را گفتند بعد می گوید (ذکرنا ایضا) أن المسائل الاصولية تنقسم الى اقسام) مسئله اصولی آن است که باید در قیاس استنباط، کبرای قیاس استنباط واقع شود به عنوان جزء اخیر اما چند قسم مسئله اصولی دارد:

یکی بحث ملازمات. خیلی زیبا ملازمات را تحلیل می کنند (ما وارد آن نشدیم الان هم نمی خواهیم وارد شویم سر جای خودش). می گویند قسم اول آنهایی است که ما از لوازم احکام داریم بحث می کنیم مثلاً می بینیم وجوب و حرمت تضاد دارند یا ندارند مثلاً وجوب ذی المقدمه با وجوب مقدمه ملازمه دارند یا ندارند. اینها مواردی است که اگر ملازمه درست شود ما قطع وجدانی به حکم شرعی پیدا می کنیم. خیلی خوب می گویند اینجا که ما داریم از لوازم احکام بحث می کنیم بحث ملازمات است این قسم از احکام، احکامی هستند که ما با قطع وجدانی آنها را درست می کنیم اگر اینطوری باشد پس ما اینجا فقط بحث صغروی داریم بحث کبروی نداریم چون حجیت قطع، مسئله اصولی نیست. این مطلب را برای نقد استادشان محقق اصفهانی (رحمه الله) ذکر می کنند. خاطرتان بود ما در

بحثمان گفتیم که غلط است ما بگوییم همیشه صغری و کبری داریم. صغری اصولی کبری اصولی. می گوید نخیر اینطوری نیست اینجاها تنها چیزی که وجود دارد صغرای عقل است.

لفظی نبودن و صغروی بودن بحث ملازمات از دید مرحوم خوئی

بعد هم می گویند اصولیها اشتباه کردند این را در دلیل لفظی ذکر کردند چون من با لازم حکم کار دارم کاری به دلیل لفظی ندارم این حرف خوبی است این حرف هم برای آخوند(رحمه الله) است. آخوند(رحمه الله) اینطور فرمود که چرا مقدمه واجب را مثلاً در اوامر ببریم اگر ما بخواهیم بین وجوب ذی المقدمه و وجوب مقدمه ملازمه را بحث کنیم. من دارم از ملازمه بحث می کنم چه این وجوب برای دلیل لفظی باشد چه برای اجماع باشد. من می خواهم بگویم این وجوب با چه چیزی ملازمه دارد کاری به دلیل لفظی یا دلیل لبی ندارم من با وجوب کار دارم. خیلی زیبا یک تحلیلی می کنند که ما اینجا اولاً بحث ما بحث صغرای حکم عقل است و چون از باب قطع وجدانی اینها را درست می کنیم بحث کبروی وجود ندارد. پس آقای مظفر(رحمه الله) اشتباه کرد گفت صغرای عقل و کبرای عقل. تعبیر خیلی تعبیر خوبی است قابل دفاع هست البته ما در اصول یک ملاحظه ای سرش داشتیم اگر کسی یادش آمد

بگویند من به او امتیاز می دهم ولی صناعت حرفشان خیلی عالی است. می گویند قسم اول مسائل اصولی (ما یوصلنا الی الحکم الشرعی بالقطع الوجدانی کالبحث عن الملازمة بین وجوب شیء و وجوب مقدمته)

ایشان به زیبایی اینها را بحث می کند آخرش هم جالب است.

(و هذه المسائل و ان ذکره الاصولیون فی مباحث الالفاظ الا انها لیست منها)

آخوند(رحمه الله) هم همین را می گویند می گویند اینها ربطی به الفاظ ندارد.

(اذ البحث فیها انما هو عن لوازم نفس الاحکام بما هی) من می خواهیم ببینیم وجوب با حرمت تضاد دارند یا ندارند. وجوب نفسی و وجوب غیری ملازمه دارند یا ندارند. چه کار دارم این وجوب را از دلیل لفظی گرفتم یا از دلیل لبی.

1. پس بحث ملازمات نباید ذیل بحث الفاظ ذکر شود این ملازمه خود حکم است.

2. بحث ملازمات، کبری ندارد چون کبرایش حجیت قطع است و حجیت قطع مسئله اصولی نیست.

اصولی بودن حجیت قطع

ما معتقدیم این حرف درست است که ملازمات کبری ندارند ولی حجیت قطع اصولی است چرا اصولی است؟ باز با جامع حل می کنیم تفصیلش سر جای خودش.

صغروی بودن ظهور صیغه افعال در وجوب از نظر مرحوم خویی

ولی صناعیت آقای خوئی (رحمه الله) در اینجا خیلی مرتب است اولاً صغری و کبرایی را که آقای اصفهانی (رحمه الله) درست کرده خراب می کند. می گوید قسم دوم آن است که ما را به حکم شرعی می رساند و بحثمان هم فقط صغروی است مثل ظهور صیغه افعال در وجوب.

بعد می گوید اینجا هم فقط صغروی بحث می کنیم کبرایش یعنی حجیت ظهور، بدیهی است پس باز ما اینجا صغری و کبری نداریم. فقط یک مسئله اصولی داریم آن هم (ظهور صیغه افعال در وجوب) است.

اصولی و لغوی بودن بحث ظهور صیغه افعال در وجوب با جامع

حالا شما بگویید اگر صیغه افعال موضوع برای وجوب باشد وضع برای وجوب شده باشد یا ظهور در وجوب داشته باشد چه اشکال دارد این ظهور صیغه افعال در وجوب مسئله لغوی هم باشد؟ عیبی دارد؟
نخیر، مسئله اصولی هم هست حق هم با شماست مسئله اصولی است چون کبرای قیاس استنباط است.

مسئله لغوی هم هست بحثمان هم صغروی است. حرف بسیار خوبی است که آقای خوئی (رحمه الله) می زند ولی نقدمان یادتان نرود می گوئیم این مسئله اصولی ثابت می کند که دلیلی ندارد شما همه مباحث لغوی را از اصول خارج کنی.

وضع باشد اشکال ندارد ظهور هم هست حالا کار نداریم وضع باشد بالاخره قائل داریم که (صیغه افعال موضوعه للوجوب).

می گوئیم موضوع است هیئت موضوع برای وجوب است وضع است.

شاگرد: آقای خوئی (رحمه الله) قائل است.

استاد: کار نداریم چه کسی قائل است قول خودش را بگذار قائل داریم که صیغه افعل موضوع برای وجوب است؟

بنابراین اشکال ندارد که بعضی از مسائل ما از وضع لغوی ماده و هیئتشان بحث کنیم اصولی هم باشند تازه ما ماده اش را هم اصولی کردیم نه فقط هیئت را. ولی با ملاک جامع.

خلاصه نظر مرحوم خویی در فقط صغروی بودن ملازمات

ولی روی این سازمان آقای خوئی (رحمه الله) دقت بفرمایید که گفتم بعضی از عبارتهای زیبای ایشان را می خوانیم. ایشان با این اول و دوم حرف استادشان آقای اصفهانی (رحمه الله) را رد کردند. چرا؟ چون آقای اصفهانی (رحمه الله) می گفت ما اینجا یک بحث صغروی و یک بحث کبروی داریم ایشان می گویند: نه در ملازمات عقلیه بحث کبروی داریم. نه در ظهور، بحث کبروی داریم.

بحث فقط صغروی است. چون بحث حجیت قطع است که اصولی نیست اینجا هم ظهور، حجیتش بدیهی است. اینجا فقط بحث، بحث صغروی است.

این دومی را اگر ما لغوی هم بدانیم هیچ اشکالی ندارد کما اینکه قائل دارد که من از موضوع له بودن هیئت می خواهم بحث کنم هیچ اشکالی ندارد چرا اشکال ندارد؟ بحث، بحث جامع است.

فقط کبروی بودن بعضی از مباحث اصولی

پس ما در واقع چند قسم بحث داریم بعد ایشان شروع می کنند می گویند ما یک نوع از بحث داریم که فقط کبروی است اینجاها فقط صغروی بحث می کردیم یک جاهایی فقط کبروی است مثل حجیت خبر واحد مثل حجیت اجماع منقول مثل حجیت شهرت.

به زیبایی با این حرفهای منظم، حرف استادشان آقای اصفهانی (رحمه الله) را رد می کند؛ بعضی جاها فقط صغروی است و اصولی است. بعضی جاها فقط کبروی است و اصولی است. مشترک فیه هردوتا این است که کبرای قیاس استنباط است. اینها حرفهای خیلی خوبی هستند استنباط هم یعنی استنتاج نه تطبیق گفتیم هیچ اشکال ندارد. حرفهای خوبی هستند اما داعی نداریم آنهایی که لغوی هستند بیرون کنیم. آنهایی که کلامی هستند را بیرون کنیم. هیچ داعی نداریم چون تداخل دوتا مجموعه مسئله در بعضی مسائل تا وقتی که جامع بیاید هیچ اشکالی ندارد. به

زیبایی می گویند. می گویند نوع دوم این بحثها (ما
یکون البحث فيه كبرويا ان يكون البحث فيه عن حجية
شیء لاثبات الاحكام الشرعية)

صغرویهها مثل ظهور صیغه افعل در وجوب یا وضع
صیغه افعل برای وجوب. اشکال ندارد یا تحقق ملازمه
بین دو حکم شرعی یا عدم تحققش. آنها صغروی
هستند اینها کبروی هستند. (و هذا النوع هو القسم
الثالث)

قسم چهارم و پنجم مباحث اصولی از نظر مرحوم خویی

پس تا حالا سه قسم از اقسام مباحث اصولی داریم:

قسم اول: صغروی عقل.

قسم دوم: صغروی ظهور.

قسم سوم: کبروی

ایشان می گوید من سه نوع مسئله به شما نشان
دادم بعد می گوید اما یک قسم چهارم و یک قسم
پنجمی داریم.

قسم چهارم از اقسام مباحث اصولی از دید مرحوم خوئی

قسم چهارم می گوید وقتی است که من از حکم ظاهری بخواهم بحث کنم در مقابل حکم واقعی. کدام ظاهری؟ می گوید این ظاهری که می گوید ظاهری در مقابل امارات است غیر از باب اجزاء غیر از بحث اجزاء هست این را توضیح می دهد که حالا عبارتش را می خوانیم:

(لایخفی ان تسمية الحكم المجعول فی ظرف الشک فی الحكم الواقعی بالحکم الظاهری انما هو لتمييزه عن الحكم الواقعی للشیء بعنوانه الاولی لا بعنوان انه مشکوک فيه)

می گوید من در واقع دو نوع ظاهری دارم یکبار ظاهری دارم در مقابل لوح محفوظ این را در بحث اجزاء بحث کردم که اماره و اصل هر دو ظاهری هستند.

یکبار ظاهری می گویم برای (شیء بما انه مشکوک حکمه الواقعی) این را در اصول عملیه می گویند در مقابل حکم اماره که (حکم الشیء بما هو هو) هست که به آن واقعی می گویند. اینها را توضیح دادیم بعد می گویند این ظاهری دلیل که حکم ظاهری به من می دهد دلیل فقهاتی می گویند دلیل که حکم واقعی به من می

دهد دلیل اجتهادی می گویند. این اصطلاح برای کیست؟ وحید بهبهانی(رحمه الله). بخاطر خصوصیتی که تعریف فقه و اجتهاد هست ایشان آن هم توضیح می دهد. همه بحثها سطحتان هم آقای خوئی(رحمه الله) اینجا می گوید. می گوید چون در تعریف فقه گفتند (هو العلم بالاحکام الشرعية عن ادلتها التفصیلیة) فقه را می گویند علم به حکم شرعی.

ایشان می گوید ما که به واقع علم نداریم ما به حکم ظاهری علم داریم لذا اگر حکم ظاهری آمد مناسبت دارد که به دلیلش بگوییم دلیل فقهاتی چرا؟ چون در تعریف فقه علم به حکم شرعی آمده من علم به حکم ظاهری دارم یعنی علم به مدلول دلیل دارم. لذا تعریف فقه که می گوید (هو العلم بالاحکام الشرعية عن ادلتها التفصیلیة) این فقه، علم به حکم ظاهری است. لذا به دلیلی که حکم ظاهری به من می دهد دلیل فقهاتی می گویند. در تعریف اجتهاد گفتند اجتهاد (استفراغ الوسع للظن بالحکم الشرعی) است. من به واقع ظن پیدا می کنم بعد از اجتهادم. لذا به دلیلی که می خواهد واقع را به من بدهد دلیل اجتهادی می گویم لمناسبة می آید توضیح می دهد ظاهری دارم واقعی دارم.

حالا حکم ظاهری در کجا هست؟ اصول عملیه شرعیه. مثل براءت شرعی علی قول، اصالة الحل چون در حدیث رفع بحث داریم مثل اصالت طهارت متیقن هایش. مثل استصحاب آن هم علی قول. من یک جایی در اصول عملیه حکم ظاهری دارم یعنی حکم شرعی درست می کند برای شیء بما اینکه حکم واقعیش مشکوک است. به آن دلیلی که این را به من می دهند دلیل فقهاتی می گویند چون برای من علم به حکم ظاهری درست کرده.

این را توضیح می دهند این یکجور. این می شود قسم چهارم. سه قسم را در امارات رد کردیم حالا داریم دو قسم را در اصول عملیه می گوئیم.

چهارم: آن اصول عملیه ای که به من حکم ظاهری می دهد که چه باشد؟ اصول عملیه جاری در شبهات حکمیه. اما دقت کنید که شرعی است.

قسم پنجم از اقسام مباحث اصولی از نظر مرحوم خویی

بعد هم می گویند یک قسم پنجمی داریم:

(ما یبحث فیه عن القواعد المتکلفة لتعیین الوظيفة الفعلية عقلا عند عجز عن جمیع ما تقدم)

اصول عملیه عقلیه. می گوید وقتی کسی دستش از اماره کوتاه شد نه قطع وجدانی به حکم پیدا کرد در بحث ملازمات. نه رفت در ظهورات از روی لسان دلیل شرعی حکم به تعبدیش پیدا شد. نه توانست بحث حجیت خبر واحد و حجیت شهرت و حجیت اجماع منقول یک حکمی برایش درست کند دستش کوتاه شد دید یک اصل عملی شرعی ندارد که حکم ظاهری به آن بدهد دستش از این چهار مرحله که کوتاه شد می گوید حالا من چه کار کنم؟ برائت عقلی جاری می کنم یا اشتغال عقلی جاری می شود یا تخییر عقلی جاری می شود.

برائت عقلی، اشتغال عقلی، تخییر عقلی، ایشان می گوید اینها اصول عملیه جاری در شبهات حکمیه هست وقتی که دست تو از حکم شرعی کوتاه هست. وقتی دستت از حکم شرعی کوتاه شد باید از این اصول استفاده کنی.

(فان المكلف اذا لم يصل الى الحكم الواقعي بالقطعی
الوجدانی و لا بالتعبد الشرعی و عَجَزَ ایضا عن معرفة
الحکم الظاهری تعین علیه الرجوع الی ما یتحق به
العقل؛ من البرائة او الاحتیاط او التخییر علی اختلاف
الموارد و تسمى هذه القواعد بالاصول العملية العقلية)

می گوید پس پنج قسم مسئله شد سه تا مال امارات است دوتا مال اصول عملیه هست قسم چهارم و پنجم برای اصول عملیه هست الان بحث ماست.

جمع بندی پنج قسم اصول فقه در دو قسم

(و هذه هي مسائل علم الاصول على نحو الاجمال و قد فرقنا عن البحث في ثلاثة اقسام منها) ملازمات تمام شد. ظواهر صغرای ظهور تمام شد. باب حجج و امارات تمام شد. این سه تا را کنار گذاشتیم چی باقی ماند.

(و يقع الكلام فعلا في القسم الرابع و الخامس منها و حيث ان الاصوليين ادرجوا الخامس في الرابع)

اصولیین آمدند عقلی ها را در شرعی ها گذاشتند.

(و تعرضوا للبحث عنهما في ارض واحد فنحن نتبعوا مراعاة للاختصار) ما هم همین مسیر اصولیین را می رویم. اصول عملیه چند جور شدند؟ ادغام شدند ولی دو قسم هستند قسمی که به من احکام ظاهری می دهند. اصول عملیه شرعی و قسمی که احکام ظاهری به من نمی دهند. اصول عملیه.

اشکال امام (رحمه الله) به خویی (رحمه الله) در تعریف علم اصول با توجه به اقسام پنج گانه اصول

امام (رحمه الله) به مرحوم خویی اشکال می کنند که یک (أو) در تعریف علم اصول باید قرار دهی. حالا که قسم پنجم را جدا قبول داری الان چه چیزی لازم داری؟ (أو الوظيفة العملية عند...) در جایی که دستت از حکم شرعی واقعی و ظاهری کوتاه هست.

یعنی به خوبی این قسم پنجم که شما ذکر فرمودید منظم هم فرمودید، اقتضاء می کند آن (أو) بیاید یعنی شما بالاخره نیاز دارید به استنباط و استنتاج حکم شرعی یا واقعی یا ظاهری از طریق کبرای قیاس استنباط یا کبرای قیاس استنتاج. شما نیاز داریم به حکم شرعی ظاهری یا واقعی از طریق استنباطی که یا استنتاجی که می گوئیم. آنها را که کنار گذاشتی تازه یک چیز دیگر باقی می ماند؛ اصول عملیه ای که در آنها حکم شرعی نیست.

تنها راه نجات تعریف مرحوم خویی از (او)

تنها راهش همین راهی است که ما تنجیز و تعذیر را بیاوریم. تعذیر و تنجیز را که خود آقای خوئی (رحمه الله) قبول ندارد یعنی می شود به آقای خوئی (رحمه الله) کمک کرد که اگر کسی استنباط را اعم بکند از استنباط

حکم شرعی یا تحصیل معذر و منجز. اگر استنباط را اعم کردید از استنباط حکم یا تحصیل معذر و منجز (أو) نمی خواهد. متأسفانه آقای خوئی (رحمه الله) خودش این را قبول ندارد. قبول دارد که اصول عملیه عقلیه مسئله اصولی است و قبول دارد که در اصول عملیه عقلیه حکم شرعی مطرح نیست نه حکم واقعی نه حکم ظاهری و قبول دارد که بحث معذر و منجز محل اشکال است. این حرف آخوند (رحمه الله) است. اگر آقای خوئی (رحمه الله) در معذر و منجز به آخوند (رحمه الله) گیر نمی داد ما با او مشکل نداشتیم. می گفتیم عیب ندارید ولی حضرت آقای خویی (رحمه الله) شما که پنج قسمش کردید، در سه قسم اول حکم واقعی گیرت آمد (واقعی یعنی مدلول اماره). در قسم چهارم حکم ظاهری گیرت آمد. در سه قسم اول دلیل شد دلیل اجتهادی در قسم چهارم دلیل شد دلیل فقهاتی. قسم پنجم حکم نداریم شما معذر و منجزه هم گیر می دهی چه کارش کنیم پس مجبورید تعریفتان را دست کاری کنید. حضرت آقای خویی (رحمه الله) تعریف شما که اولش به ما گفتید تعریف علم اصول این است پنج تا را پوشش نمی دهد اگر بخواهید آن تعریف را نگاه کنید آن تعریف این پنج تا را پوشش نمی دهد.

عرض کردم ایشان دیگر با این فضا که مطرح کردند؛
قد ذکرنا که مسئله اصولیه (هی ما یمكن ان تقع
نتیجتها فی طریق استنباط الحکم الکلی الفرعی) اگر این
است این حکم کلی فرعی در امارات و اصول عملیه
شرعی وجود دارد مگر شما استنباط را تعمیم بدهیم و
استنباط را شامل حکم شرعی یا تحصیل معذر و منجز
بدانیم.

اگر زیر بار تعمیم رفتید باز بنابر مبنای خودتان مشکل
ندارید ولی متأسفانه ایشان زیر بار این حرف نمی رود
حق هم دارد که نرود چون آنجا اختلافی است اولاً
اختلافی است ثانیاً اینها یک چیز دیگر معتقدند حالا
بعد در بحث برائت و اشتغال عقلی اینها را با هم بحث
می کنیم.

این شد مقدمه بسیار خوب محقق خوئی و ما با
محقق خوئی (رحمه الله) در این مقدمه، مجموع آنچه را
که در این چندین جلسه خوانده بودیم از امارات و اصول
شرعی و اصول عقلی مرور کلی کردیم و نظر اجتهادیمان
را قبلاً دادیم.

به برکت صلوات بر محمد و آله محمد